

سوسیالیسم

دوره دوم شماره ۱۲

ارگان مست / تلیت

بهمن ماه ۱۳۷۷

گزارش ششمین نشست هسته اقلیت

ششمین نشست عمومی هسته اقلیت در اواخر دسامبر نمود و هشت (اوایل دیماه ۷۷) برگزار شد. در ابتدا آئین نامه و دستور جلسه نشست مورد بررسی قرار گرفت و اولویت های پیش برد کار جلسه تعیین گردید. سپس گزارش های کمیته هماهنگی، تحریریه و واحدها ارائه گردید و پس از بحث و بررسی و نقد کمبودها و ضعفها، فرآیندهای لازم به تصویب رسید. آنگاه اوضاع اقتصادی و سیاسی در ایران، موقعیت جمهوری اسلامی، و وضعیت جنبش های مردمی یعنی جنبش های کارگری، زنان و آزادی خواهی و نحوی دخالت سوسیالیستی در اوضاع کنونی مورد بررسی قرار گرفت.

در رابطه با بررسی اوضاع اقتصادی، بر نکات اساسی یک بررسی ۲۰ ساله از وضعیت اقتصادی در جمهوری اسلامی، که پیش تر در نشره سوسیالیسم انتشار یافته بود (فلاکت در آئینه آسار) تاکید شد و مقرر گردید که جنبه های مختلف این تحلیل، همراه با طرح ساماندهی اقتصادی دولت خاتمی و نیز چشم اندازهایی که در رابطه با فلاکت اقتصادی جامعه ایران را تهدید می کند، بطور مشخص تری در نشریه سوسیالیسم پی گیری شود.

در رابطه با اوضاع سیاسی، نشست مواضع هسته که تاکنون در بررسی اوضاع سیاسی، بیانیه ها و اطلاعیه های مختلف، انتشار یافته است را مورد تأیید قرار داد و سپس قطعنامه پیشنهادی کمیته صفحه ۴

قطعنامه در باره : اوضاع سیاسی در جامعه ایران

صفحه ۵

سوسیالیسم منجمد، فرم رادیکال (۲) بررسی انتقادی برنامه حزب کمونیست کارگری ساختار برنامه، حزب چپترین گرا و سوسیالیسم بوروکراتیک (ناصر پیشرو) صفحه ۷

کارخانگی و آزادی زنان (سعید سهرابی)

صفحه آخر

در صفحات دیگر : پیش درآمدی در باره : روش پر باخورد مذهب - اطلاعیه

کارگران ایران اولین قربانیان فلاکت اقتصادی (نسترن)

با شدت یافتن بحران اقتصادی در ایران، هر روز بر تعداد کارخانه ها و مؤسسات تولیدی که اعلام ورشکستگی کرده و تعطیل شده اند افزوده می شود و تعداد دیگری از کارگران به ارتش عظیم بیکاری می پیوندند.

بعلاوه کارخانه هایی که هنوز بکار ادامه می دهند، میزان تولید را کاهش داده اند و بسیاری از آنها از پرداخت دستمزد ناچیز کارگران عاجزند و اینهمه وضعیت معیشتی طبقه کارگر و دیگر اقشار زحمتکش جامعه را بشدت دگرگون کرده است. این بحران که با پایان گرفتن جنگ ایران و عراق و سرآزیدن شدن درآمدهای نفتی بسوی اقتصاد و واردات گسترده کالاهای و مواد اولیه و واسطه ای از طریق واحدهای گسترده، برای یک دوره چند ساله نالحدودی فروکش کرده بود و حتی طی سالهای ۷۴-۶۸ اقتصاد ایران با رشد نسبی تولید ناخالص داخلی مواجه بود، از سال ۷۲ یعنی از اواسط دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی، بار دیگر بحران اقتصادی کاهش یافت، منحنی رشد رو به کاهش نهاد و حتی تولید ناخالص داخلی طی سالهای ۷۴ و ۷۵ منفی شد. این روند طی دو سال (ادامه در صفحه ۳)

گسترش اختناق، مقاومت جنبش

های مردمی و بن بستهای

جمهوری اسلامی

ناصر پیشرو

تشدید اختناق و فضای کشتار و سرکوبی که طی ماههای اخیر فزونی یافته است، بیش از هر چیز نشانه ای از شکست های جمهوری اسلامی و وحشت رژیم از گسترش جنبش های مردمی است.

اگر در گذشته رژیم هیچ شرمی از بیان آشکار قتل عام های پی در پی نداشت و انبوهی از زندانیان سیاسی، فعالین جنبش های مردمی و فرهنگ ورزانی نظیر سلطانیور ها را می کشت و این همه را از کرامات الهی حکومت اسلامی پر می شمرد و نیز جناحهای ریز و درشت جمهوری اسلامی چه از نوع خط اساسی یا رسالتی، در پیشبرد این کشتارها بایکدیگر رقابت می کردند، امروز چنان زیون شده اند که ناچارند ابتدا این جنایتها را به دشمنان اسلام نسبت داده و هنگامی که تحت فشار اعتراضات عمومی این روش با بن بست مواجه گشت، بنابر مصالح جناحی، دست بکوبی را نیز رو می کنند.

چرا چنین شده است که دیگر رژیم اسلامی، توان بیان آشکار بی شرمی هایش در سرکوب فعالین جنبش های سیاسی را ندارد؟ واقعیت این است که رژیم اسلامی در تمامی عرصه ها شکست خورده است. یک نیروی اساسی بسیاری از معادلات را نسبت به گذشته تغییر داده است و آن چیزی جز بجلو آمدن نیروی جنبش های مردمی نیست. تحولات بیوسسته جنبش کارگری، مقاومت های جنبش زنان، به زیر کشیدن اوهام و خرافات دینی و فرهنگ اسلامی توسط نسل جوان و... نمونه های هستند از پوش جنبش های مردمی.

جنبش آزادی خواهی نیز هر (ادامه در صفحه ۲)

کار، رفاه، آزادی، جمهوری شورایی

گسترش اختناق، مقاومت جنبش های مردمی و بن بستهای جمهوری اسلامی

هر سد و مانعی را در نوردیده و از هر روزنه ای بجلو آمده است. بر اثر مقاومت های فعالین این جنبش بود که فتوی خمینی مبنی بر "بشکنید این قلمها را"، راه بجایی نبرد، مبارزه برای آزادی بیان و حق تشکل خودسامان نویسنندگان نیز جلوه ای از تحرک جنبش آزادی خواهی، و نمادی از بخشی از خواسته های این جنبش است. بدنبال کوشش فعالین این عرصه، همانند مختاری های، پویانده ها و... بوده است که نهادهایی همانند کانون نویسندگان که در اساس باید یک نهاد خودسامان باشد، با مطالباتی چون حق آزادی بیان و... بجلو آمده و این تلاش ها تا کنون مانع از این شده است که خواست اصل خودسامانی کانون بزیر گرفته شود. این همه در شرایطی بوده که بر اثر مقاومت از پائین و رشد جنبش های مردمی، جدال بین جناحهای حکومت برای کنترل این جنبش ها نیز حادث شده است.

جنبش آزادی خواهی و خواست آزادی بیان و تشکل خودسامان نویسندگان بعنوان بخشی از آن هم اکنون بطور مختلف مسود تعرض جمهوری اسلامی و جناحهای در بر گیرنده آن قرار گرفته است. پیروان "توب شدن در ولایت فقیه" شمشیر زبان بریدن و گردن زدن ها را که سیاست همیشگی و روتین جمهوری اسلامی است، تیز تر کرده اند و بموازات آن نیز اصلاح طلبان اسلامی یا مانورهای مزورانه کوشش بی وقه ای را سامان داده اند که این نهاد را از مضمون تهی کرده و تحت عنوان ضرورت مشارکت روشنفکران دینی در کانون، و انطباق با قانون اساسی، امثال عسکری، هاشمی، نبوی، هاشمی، جعفری، و... که دشمنی شان با آزادی خواهی بر کسی پوشیده نیست، را بر تارک کانون بنشانند، و از آن وسیله ای برای مشارکت در قدرت ساخته و بدین گونه، مبارزه برای آزادی بیان و تشکل خودسامان نویسندگان را تحت کنترل قرار دهند.

تمامی تجربه های گذشته حاکی از این است که کشمکش جناحهای رژیم و وراما حل های گام

متضاد آنها نه بر سر حمایت گرایشی از حکومت از خواسته های مردم بلکه اساساً بر سر چگونگی کنترل جنبش های مردمی است. جنگ جناحها بر سر موازین کلیدی قدرت و نحوه کنترل جنبش های مردمی اما برنده ای نخواهد داشت. این جنگ جنگ شکست خوردگان است. اگر فتوی خمینی بجسای نرسید، اگر تهدیدهای ولی فقیه و اعوان و انصارش و برویی اصلاح طلبان اسلامی تا کنون بجایی نرسیده است، آدم ربایی و قتل عام فعالین جنبش آزادی خواهی نیز نخواهد توانست این جنبش را خاموش کند.

واکنش فزاینده و گسترده ای که در ابعاد جهانی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و کشتارهای اخیر جریان داشته است و مقاومتی که به اشکال متفاوت در بطن جامعه ادامه داشته است، حکایت از این دارد که مردم ایران عزم جزم کرده که به مبارزاتشان بر علیه جمهوری اسلامی ادامه دهند و برای شکستن مقاومت های مردمی تروئت شکنجه، اعدام دیگر اشتری ندارند. ضمن محکوم کردن تمامی قتل های مخالفین سیاسی رژیم و گرامیداشت خاطره ای مختاری ها، پویانده ها و هزاران هزار معارض گمنام دیگر و برای تحقق آرمان هایشان، باید فراسوی همه جناحها و شاخه های گوناگون جمهوری اسلامی به قدرت جنبش های خودسامان مردمی و مطالبات پیشرو این جنبشها، متکی شد و این رژیم از گور برآمده را دوباره بگور فرستاد.

کارگران در ایران اولین قربانیان فلاکت اقتصادی

ادامه از صفحه ۲

جمهوری اسلامی و تقسیم قدرت میان گرایشات مختلف سرمایه، هر جناح سهمی دارد اقتصاد را به سمت منافع طبقاتی خویش سوق دهد. مراکز متعدد قدرت اقتصادی و سیاسی و وجود بنیادهای رنگارنگ و کارکرد غیر هماهنگ و بعضاً متضاد آنها، بیش از پیش بر وضامت اوضاع اقتصادی می افزاید اما تاوان چنین وضعیتی را تنها توده های زحمتکش و در رأس آن کارگران می پردازند.

طبقه کارگر ایران که فاقد تشکل های مستقل خویش است، هر چند بطور پراکنده و در محدوده واحدهای متفرد بیه مبارزات و

اعتصابات و اعتراضات خود ادامه می دهد اما قادر نیست یک مبارزه متشکل و سازمان یافته را به پیش برد و در اکثر مواقع با سرکوب و عقب نشینی مواجه می شود. دیگر اشمسار زحمتکش مردم نیز فاقد اراده واحد در دستیابی به خواسته ها و مطالبات خویش اند.

طبقه کارگر ایران حتا در حد هم زنجیران خود در بسیاری از کشورهای سرمایه داری و حتا جهان سوم از حقوق اولیه کارگری نظیر حق تشکل و حق اعتصاب محروم است.

در حالیکه در سراسر جهان طبقه کارگر مبارزات سازمان یافته خود برای بهبود هر چه بیشتر وضعیت معیشتی خویش تلاش می ورزند، عده مبارزه طبقه کارگر ایران حتا دریافت دستمزد پرداخت نشده چند ماه دور می زند، در برابر اخراج های دسته جمعی عملاً خلع سلاح است و در حالی که در کشورهای پیشرفته صنعتی، مدام ساعات کار کاهش می یابد بدون آن که دستمزدها تقلیل یابد، طبقه کارگر ایران ناچار است، با کار هر چه بیشتر زندگی فقیرانه خود را حفظ نماید.

کارگران ایران این امر را به خوبی دریافته اند که بدون تشکل های مستقل خویش قادر به پیشبرد یک مبارزه متشکل و سازمان یافته نخواهند بود و به همین جهت دو سال پیش تفکران بمطایه پیشازان جنبش کارگری ایران در این رابطه اولین گام را برداشتند و خواستار برسمیت شناخته شدن تشکل سراسری خود شدند. هر چند این حرکت بسرعت توسط مأموران دولتی سرکوب و مهار شد اما تلاش برای سازمان یابی به اشکال مختلف ادامه یافته است و این خواست از چنان کسفرده است که حتا خانه کارگر برای جلوگیری از این بر پانی تشکل مستقل کارگری، مبتکر تشکل حزب کارگران شده است. آنچه می تواند به این نیاز مبرم در مبارزات کارگری یاری رساند سازماندهی یک مبارزه بین المللی در فضای بی حقوقی کارگران ایران بویژه در زمینه حق تشکل و اعتصاب و تلاش در جهت حمایت جلب بین المللی سندیکاهای کارگری در سراسر جهان از طبقه کارگر ایران است.

سفرن

کارگران ایران اولین قربانیان فلاکت اقتصادی

و بالنتیجه کاهش درآمدهای ارزی ایران، مدام وضعیت وخامت بارتری بخود می گیرد، بطوریکه دولت طی سال جاری نه تنها قادر به بازپرداخت بخشی از بدهی های خارجی خود نشد بلکه حتی برای پرداخت دستمزد کارگران و کارمندان بخش دولتی با مشکل کمبود فاجح بودجه مواجه شده است.

از کاهش سوی دیگرشدید واردات مواد اولیه و واسطه ای، هرچند بسته شدن بسیاری از کارخانجات و بیکاری تعداد کثیری از کارگران گشته و با توقف طرحهای عمرانی، هر روز بر خیل بیکاران افزوده می شود.

هر چند ارقام رسمی مربوط به نرخ بیکاری نمی تواند بیانگر ابعاد واقعی این فاجعه باشد اما براساس همین آمار در سال ۷۶ نسبت به سال ۷۴ حدود ۴٪ به نرخ بیکاری افزوده شده است. یعنی در حالیکه نرخ بیکاری در سال ۷۲ معادل ۹/۸ درصد برآورد شده بود یعنی ۹/۵ میلیون جویای کار نشان میداد این رقم به ۱۲٪ رسیده است. طبعاً اگر این آمار صحت داشته باشد تنها شامل جویندگان کاری است که در اداره کار ثبت نام کرده اند و نرخ واقعی بیکاری و شغل های کاذب را متعکس نمی سازد.

طبق گزارش سازمان بازرسی و نظارت بر قیمت و توزیع کالا، تا فروردین ۷۷ تنها ۴۲۴ واحد تولیدی در ۲۲ استان کشور تعطیل شده است. براساس آمار منتشره در کیهان ایان ۷۷ به نقل از نماینده مشهد در مجلس شورای اسلامی، در سال ۷۷ تنها ۴۰۰ کارخانه بتگی تعطیل شده است و بالاخره بنقل از روزنامه همشهری مورخ آبان ۷۷ حدود ۶۸ واحد تولیدی ظرف سالهای گذشته در کرمانشاه تعطیل شده است. قابل ذکر است که کل واحدهای تولیدی کرمانشاه ۴۲۶ عدد بوده است که جمعاً ۱۱۶۰۰ نفر در آنها مشغول به کار بوده اند. در استان فارس ۵۰ درصد واحدهای اقتصادی تعطیل شده اند. همچنین در سالهای ۷۵ و ۷۶ تعداد ۱۸۰۰ واحد دامداری فعالیت خود را متوقف کرده اند. به امار فوق باید تعطیلی جهان چیت و

بیکاری ۲۰۰۰ کارگر آن و انحلال منابع جنوب ایران (شرق تهران) را افزود.

دلایل توقف تولید در اکثریت قریب به اتفاق آنها، کمبود نقدینگی، نبود سرمایه در گردش، نبود تسهیلات بانکی، مشکلات مدیریت و... ذکر شده است.

اما از سوی دیگر وضعیت وخامت بار اقتصادی و تشدید اخراجها و بیکارسازیها اعتراضات و مبارزات گسترده ای را بدنبال داشته است که زیر به گوشه ای از این حرکت ها اشاره می شود.

فروردین ۷۷: ذوب آهن اصفهان، ذوب فلز یزد، پالایشگاه آبادان، صنایع شیمیایی اصفهان آردیهشت، شرکت خوشاب، ایران پوپلین، شرکت نیک کار خرداب، نفتگران سراسر ایران، چیت سازی ممتاز، لاستیک سازی همدان، شیشه سازی همدان، گفش ملی، جیت ری، جوراب آسیا، چیت ممتاز، واحد صنعتی چیلان (فروزین) شرکت بوست و چرم خراسان.

تیرماه: پالایشگاه کرمانشاه، لوله سازی اهواز، پلی اکریل اصفهان، نفتگران مسجد سلیمان مراد، چیت سازی بهشهر، نساجی پارسی سمنان، فرش اکباتان قزوین، آجرسازی سراب اصفهان، شامپوسازی و تیروگانه بشار بلوچستان، بافت بلوچ (سپستان و بلوچستان) شرکت آرامش یزد.

شهریور: پالایشگاه آبادان اعتصاب ۱۲۰۰ کارگر پیمان، کارخانجات نساجی قائم شهر، ریسندگی و بافندگی کاشان شفاورد گیلان، ایران چیکا، شرکت الکتریک رشت.

با نظری به درخواست ها و مطالبات کارگری در کارخانجات ذکر شده مشاهده می شود که در رأس آنها مسئله دستمزد قرار دارد و اکثراً اعتراض به عدم پرداخت دستمزد بوده است. در مرحله بعد مسئله افزایش دستمزد و سپس امنیت شغلی و اعتراض به اخراجها و انحلال کارخانجات و استخدام کارگران بیعانی به استخدام قطعی جزو درخواستها بوده است.

مسئله وضعیت بد معیشتی کارگران و دیگر اقشار کم درآمد در برابر تورم افسار گسیخته که هر روز بر شدت آن افزوده می شود، آن چنان آشکار است که حتی مسئولان رژیم جمهوری اسلامی ناچار به اعتراف بدان هستند. براساس آمار بانک مرکزی، هزینه متوسط یک خانوار شهری در سال ۷۵ حدود ۹۱۲ هزار

تومان برآورد شده است این در حالیست که علیرضا محبوب دبیر کل خانه کارگر حقوق پایه ای ۸۲ درصد کارگران کشور را زیر ۲۵ هزار تومان اعلام کرده است و به گفته او تنها ۸ درصد کارگران بالاتر از ۵۰ هزار تومان و ۴۰ درصد زیر ۲۸ هزار تومان دستمزد دریافت می کنند. این آمار بیانگر آن است که دستمزد کارگران کمتر از نیمی از هزینه ای ضروری آنها را تأمین می کند. در حالیکه میزان تورم براساس آمار غیر رسمی حدود ۵۰ درصد نسبت به سال گذشته افزایش نشان می دهد دستمزد کارگران برای سال ۷۷ تنها ۲۲/۸ درصد نسبت به سال پیش افزایش یافته است که معادل ۱۰۰۵ تومان در روز می باشد. علاوه در حالیکه خط فقر در ۵۰۰ شهر ایران ۸۵ هزار تومان و خط بقا ۴۵ هزار تومان در ماه اعلام گردیده دستمزد کارگران نه تنها با میزان خط فقر فاصله آشکاری دارد بلکه حتا به حد خط بقا نیز نمی رسد.

اکثون سوال این است که اگر اوضاع اقتصادی طی چند سال گذشته مدام روبه وخامت گذارده است چگونه است که مدام سرمایه داران و در رأس آنها بازاریبان و روحانیون طراز اول رژیم در ثروت غوطه ورند و در حالیکه توده های کارگر و زحمتکش هر روز بیشتر و بیشتر از هستی ساقط می شوند و از حداقل معیشت محروم می گردند، چگونه بر حسابهای بانکی سرمایه داران رژیم در داخل و خارج افزوده می شود و زندگی اشرافی و کلههای شاهانه آنها که چون قارچ از زمین میروید و بالاخره این ابعاد گسترده فاصله فقر و ثروت در ایران امروز چگونه قابل توجیه است و بالاخره چرا بحران اقتصادی در ایران از ویژگی های برخوردار است که در کمتر کشوری در جهان می توان با آن مواجه بود.

واقعیت این است که اقتصاد ایران طی بیست سال گذشته و با روی کار آمدن جمهوری اسلامی همچگاه وضعیت سامانی نداشته است اگر بحران اقتصادی اساساً ذاتی تمامی نظام های سرمایه داری است و اگر کشورهای جهان سوم و عقب مانده، با بحران های اقتصادی کشورهای پیشرفته صنعتی را نیز باید متحمل شوند، در ایران علاوه بر ویژگی های فوق، با روی کار آمدن یک حکومت مذهبی، حنا کارکرد متعارف یک نظام سرمایه داری در هم ریخته است. با بقدرت رسیدن (ادامه صفحه ۱۲)

گزارش ششمین نشست عمومی هسته اقلیت

هماهنگی همراه با طرح نکات اصلاحی و تکمیلی که در نشست ارائه گشت، با اکثریت قریب باتفاق آرا (یک رای مخالف) به تصویب رسید.

در حاشیه این قضانامه لازم به توضیح است که در شعار محوری ما که در برگزیده ی جنبه های اثباتی خواسته های اساسی و دولت آلترناتیو است یعنی شعار کار مسکن، آزادی، جمهوری شورایی، تغییری صورت گرفته است.

به این شکل که 'مسکن' از شعار فوق حذف و بجای آن 'راه' که در برگزیده مطالبات همه جانبه تری از جمله مسکن نیز جایگزین آن شده است، به این ترتیب از این پس شعار محوری ما که هم در برگزیده رنوس، مطالبات اساسی و هم جنبه اثباتی سرنگونی جمهوری اسلامی است، بصورت: کار، راه، آزادی، جمهوری شورایی، اصلاح می شود.

بررسی فعالیتهای عملی که در برگزیده موانع و پیشرفت های طرح همکاری، وضعیت اتحاد چپ کارگری، پروژه های همکاری در دفاع از جنبش کارگری و نیز همکاری با سازمان های سیاسی است، موضوع دیگر دستور جلسه بود.

در رابطه با موانع و پیشرفت های طرح همکاری، تحلیل اساسی این طرح که در برگزیده بحران جنبش کمونیستی و علل و زمینه های آن، فروریزی خط بندی های گذشته این جنبش، چشم انداز شکل گیری خط بندی های جدید که از یک دوره انتقالی می گذرد و موقعیت فعلی این دوره انتقالی و مساله ی چگونگی همکاری گرایشات اپتولوژیک سیاسی از یک جوهر مورد تاکید قرار گرفت. (برای بررسی جنبه های مختلف این تحلیل و راه کارهای عملی آن

نگاه کنید: به طرح یک ضرورت و پاسخ به آن، پروژه های همکاری و... در نشریه سوسیالیسم) با این حال نشست خوش بینی های اولیه در مورد سرعت پیش برد این طرح و بازتاب های که این مساله در سیاست عملی ما نداشته است را مورد بررسی و نقد قرار داد. سپس عرصه های دیگر فعالیت عملی ما، یعنی وضعیت اتحاد چپ کارگری، پروژه های همکاری و بویژه فعالیت مشترک با دیگر نیروها بر سر مطالبات کارگری و نحوه همکاری با دیگر سازمان های سیاسی به ترتیب مورد بررسی قرار گرفته و چنین جمع بندی شد.

در رابطه با اتحاد چپ کارگری با اینکه بن بست شرط عضویت در این اتحاد، با تصویب میانی همکاری مشترک (پلاتفرم) در هم شکسته شده و تلاش هایی نیز در راستای روئین شدن فعالیتها آغاز گردیده است. با این حال این اتحاد اما هنوز اتحادی بیمار است. و بیش از هر چیز خطر یک بحران جدید، یعنی بحران سبک کار (بمقابه تضاد بین قرارهای مصوبه و چشم اندازهایی که اتحاد چپ کارگری پیشروی خود قرار داده است با فعالیتهای جاری و روزمره ای که در عمل به پیش برده می شود.) این اتحاد را تهدید می کند. سبک کارهای انحرافی و سیاست های متناقض و گاه متضاد با این اتحاد، که توسط برخی از نیروهای آن در عمل به پیش برده می شود، (که حتی پاره ای از این سیاستها در تناقض کامل با اهداف اعلام شده اتحاد چپ کارگری است) به زمینه های شکل گیری و گسترش این بحران کمک کرده است.

سیاست ما، مشارکت انتقادی در این اتحاد است. تلاش در راستای انطباق افق های تعیین شده با فعالیت های عملی، جایگاه دولت کارگری و چگونگی مشارکت از زاویه منافع طبقاتی کارگران در دیگر جنبش های مردمی، مبارزه نظری با سبک کارهای انحرافی و حاملین اش حلقه های بیسم

پیوسته مشارکت انتقادی در این اتحاد را تشکیل می دهد.

پروژه همکاری بر سر مطالبات کارگری، همکاری بر سر مطالبات کارگری بین نیروها و شکل های مختلف که تاکنون در برخی مناسق به پیش رفته است. هنوز انسجام نیافته و منجر به شکل گیری یک نهاد سراسری نشده است. مهمترین مانع پیشرفت این همکاری ها، سبک کار نیروهای است که تلاش دارند هژمونی خود را بر این پروژه ها تحمیل کنند.

این سبک کار و حاملین اش باید موضوع نقد ما باشند. به موازات آن بنیادهای غکری گرایشانی که از طبقه کارگر، برداشتی 'صنغی' ارائه می دهند و جایگاه این طبقه در روند مداخله در اوضاع سیاسی و مطالبات اساسی آن برای کل جامعه را نادیده می گیرند، نیز باید در پرتو مبارزه اپتولوژیک به نقد کشیده شود.

همکاری با سازمان های سیاسی ضمن نقد کاستی های ما در پیرامون تدوین یک سیاست و برنامه مشخص در رابطه با زمینه ها و نحوه ی همکاری با سازمان های سیاسی، نشست قرارهای تصویب نموده و پیشبرد آترا به کمیته هماهنگی ارجاع کرد. پس از بررسی فعالیت های عملی و جوانب مختلف آن، روش برخورد با مذهب و موقعیت جنبش زنان موضوعاتی بودند که به ترتیب مورد بحث قرار گرفت و پس از تبادل نظر پیرامون آنها، قرار شد که از طریق بحث های درونی و نشریه سوسیالیسم، راستاهای کار و روش عملی فعالیتهای ما در رابطه با این دو موضوع مشخص و تدقیق گردد.

پس از انتخاب اعضای تحریریه و کمیته هماهنگی، نشست با گرامی داشت خاطره ی بخون تپیده گان راه سوسیالیسم و آزادی و بویژه هزاران هزار مبارز گمنام، به کار خود پایان داد.

کمیته هماهنگی هسته اقلیت

دی ماه ۷۷ (ژانویه ۹۹).

قطعه‌نامه مصوب ششمین نشست هسته اقلیت در باره:

اوضاع سیاسی در جامعه ایران

۱- جامعه ایران وارد دوران جدیدی از تحولات سیاسی شده است. مهمترین مشخصه های این دوران جدید، رشد جنبش های مردمی و ناتوانی حکومت اسلامی در به عقب راندن مبارزات مردم از یکسو و بهم خوردن تعادل قوا و فقدان اراده واحد در میان گرایشات اسلامی بر سر نحوه اداره حکومت - که بر اثر مبارزات مردم مدام حادثر میشود- از سوی دیگر است.

- بین بست قدرت، تنش ها و چرخش های سیاسی در بالا و بین گرایشات اسلامی اساسا محصول شکست ها و ناکامی های جمهوری اسلامی در کلیه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است.

- بستر اساسی تضادها و بحران های جمهوری اسلامی، در عین حال هم نتیجه بحران مزمن ساختاری اقتصاد سرمایه داری و هم حاصل کارکرد و تداوم بین بست قدرت سیاسی است. که خود عمدتاً نتیجه ادغام دین و دولت در یک جامعه سرمایه داری است. براین مبنا، رخداد دوم خرداد باید به مثابه نمودی از روند شکست های جمهوری اسلامی و همه گرایشات تشکیل دهنده اش در اداره امور جامعه در نظر گرفته شود.

۲- رشد جنبش های مردمی، شکست ها و ناکامی جمهوری اسلامی، بحران حکومتی و جدال بر سر باز تقسیم قدرت سیاسی را، در میان گرایشات اسلامی تشدید کرده است. کشمکش این جناح ها که علت خصمیت پراگماتیستی همه آنان همراه با چرخش ها و جایجایی فزاینده است، اساسا تلاش هایی است در راستای کنترل جنبش های مردمی، باز تقسیم قدرت سیاسی و ارائه راه حل های متفاوت برای حفظ پایه های بورژوازی خورده جمهوری اسلامی.

- جناح "بازار" (یا ولایت فقیه) که بیشتر حلقه های اساسی قدرت سیاسی را در انحصار خود دارد، به هیچ روی حاضر نیست در توزیع قدرت میان دیگر گرایشات اسلامی، قدمی به عقب بردارد. این جناح در عین حال هر نوعی از اصلاحات در حکومت اسلامی را معادل فراهم شدن زمینه های مساعد برای فروریزی کل نظام اسلامی می داند. سرکوب بیشتر و تحمیل فضای خفقان اجتماعی، راه حل کنونی این جناح، برای بقای جمهوری اسلامی است.

شکست های جمهوری اسلامی و انحصار طلبی جناح "بازار"، برخی از گرایشات "دوراندیش" جمهوری اسلامی را به تکاپو برای حفظ حکومت و ایجاد زمینه برای مشارکت بیشتر خود در قدرت سیاسی انداخته است. اصلاحاتی محدود در حاشیه حکومت اسلامی، که یا شعارهایی نظیر "جامعه مدنی اسلامی"، "توسعه سیاسی" و "آزادی های اسلامی" آذین بندی شده است، راه حل دیگری است، برای بقای جمهوری اسلامی، که توسط گروه های مؤتلف خاتمی به پیش کشیده شده است.

سیاست "فشار از پائین و چانه زنی در بالا" که تاکنون از جانب این ائتلاف به پیش کشیده شده است، هم به علت خصمیت پراگماتیستی گرایشات سر برگیرنده اش و هم محدودیت ذاتی آن در استفاده از ورژن "فشار از پائین" به علت هراس از گسترش جنبش های خود سامان مردمی، - با بین بست روبرو گردیده و علاوه بر اینکه، این ائتلاف از جانب بخش های متفاوت اپوزسیون بورژوازی و فرمیستی و نیز دیپلماسی رسمی سرمایه جهانی مورد پشتیبانی قرار گرفته است، تاکنون عاجز از پیشبرد سیاست های خود بوده، و ناتوانی خود را در پیشبرد حتی حداقلی از اصلاحات، در حاشیه حکومت اسلامی، به نمایش گذاشته است.

- بین بست فزاینده گروه های مؤتلف، محدودیت گوناگون هر یک از آنها و بویژه شکنندگی این ائتلاف به علت روش های متفاوت و متضاد در برخورد مسائل اجتماعی، مهار جنبش های مردمی و مقابله با جناح رقیب، زمینه های شکاف در آن را به همراه داشته است.

به حاشیه رانده شدن و سرخوردگی برخی از گرایشات اسلامی این ائتلاف، گسترش ناامیدی نسبت به بقای حکومت دینی را، در میان آنها بطور مداوم افزایش می دهد، جریان سوم که در برگزیده طیف های گوناگونی از سرخوردگان جمهوری اسلامی است، نتیجه و پیامد ناگزیر این روند بوده است.

- پیشبرد یک سیاست بینابینی و متکی بر نوعی از سازش بین جناح‌ها و توافق بر روی حذف تند و تیزهای جناح 'بازار' و گروه‌های مؤتلف با وجود برخی توافقات پنهانی. اما تاکنون به جایی نرسیده است.

۳- کشمکش‌ها، مانورها و چرخش‌های سیاسی جناحهای مختلف جمهوری اسلامی و راه حل‌های هر یک از آنها برای بقای این حکومت ارتجاعی، اما نباید موجب سردرگمی در روند مداخله در اوضاع سیاسی شده و یا به دنباله روی از این و یا آن جناح رژیم منجر شود.

سیاست 'لیبه تیز حمله بازار است' که توسط برخی از نیروهای 'چپ' مطرح شده است. اساساً ماحصل بقای سخت‌های ستروان و شکست خورده گذشته در میان این نیروهاست.

در شرایطی که رشد جنبش‌های مردمی، شکاف در میان دستگاه حکومت اسلامی را عمیق‌تر نموده و بن بست قدرت، زمینه گسترش و تحرک بیشتر این جنبش‌ها را فراهم می‌نماید و همسو با این شرایط جریان ائتلاف 'خاتمی' می‌کوشد با سوار شدن بر موج نارضایتی فزاینده مردم، حرکات اعتراضی- اجتماعی را مهار و منحرف نموده و به ابزاری در جهت عقب‌راندن جناح رقیب و تحکیم موقعیت خود در ساختارهای قدرت سیاسی بدل نماید، پیشبرد این سیاست می‌تواند به توهم پراکنی منجر شده، از تحرک جنبش‌های مردمی کاسته و این جنبش‌ها را در تنگناهای قرار دهد که ظرفیت رشد یابنده آنها را محدود نماید!

لیبه تیز حمله کل دستگاه ارتجاعی جمهوری اسلامی، با همه شاخه‌ها، گرایش‌ها و زوایا آن است، و بسته به اینکه حرکات اعتراضی و جنبش‌های اجتماعی با کدام مطالبات و از کدام مجاری بروز نموده و با تقابل به کدام یک از ارگان‌های سرکوب حکومتی روبرو شوند، تعیین می‌گردد.

۴- یگانه روش انقلابی دخالت در اوضاع سیاسی، اتکاء به جنبش‌های خود سامان اجتماعی و در مرکز آنها جنبش طبقاتی کارگران و آماج فرار دادن جمهوری اسلامی است.

- اکنون که بر بستر اعتراضات مردمی، شکاف در دستگاه حکومت اسلامی عمیق‌تر شده است، این اعتراضات می‌باید با طرح مطالبات پیشرو و تعمیق بیشتر یافته و به همبستگی میان این جنبش‌ها قرار گیرد.

- چپ انقلابی و کمونیست نیز باید همبستگی‌اش را بر زمینه تلاش در راستای سازمان‌یابی جنبش‌های خودسامان مردمی و در راس آنها جنبش طبقاتی کارگران، سامان دهد.

- پویش درونی جنبش‌های اعتراضی مردمی، در گرو طرح مطالبات سیاسی- اجتماعی بالنده و پیشروست. به پیش کشیدن مطالبات مربوط به اردوی کار، طرح خواسته‌های رفاهی عمومی (نظیر مسکن، نیازهای آموزشی، خدمات اجتماعی و...) طرح خواسته‌های مربوط به نسل جوان، کوشش در راستای به پیش کشیدن موازین یک فرهنگ پیشرو، آزادی زمان از قید و بندهای تبعیض جنسی و... مطالباتی هستند که می‌باید به پرچم جنبش‌های اجتماعی مردم بدل شوند!

سرپرتو همگرایی بر سر مطالبات مربوط به کار، رفاه و آزادی است که راه برای پویش جنبش‌های خودسامان مردمی بسازتر شده. شکاف در ساختار قدرت جمهوری اسلامی عمیق‌تر گردیده و زمینه برای سرنگونی رژیم فراهم می‌شود. پس پیش‌پسوی آماج قرار دادن جمهوری اسلامی، با اتکاء به جنبش‌های خود سامان مردمی و طرح مطالبات این جنبش‌ها، محورهای اساسی و نیز جنبه‌های آنها، یعنی:

کار، رفاه، آزادی، جمهوری شورایی.

سوسیالیسم منجمد، رفرم و ادیکال (۲)

بروس انتقادی برنامه حزب کمونیست کارگری

در بخش یک شالوده برنامه حزب کمونیست کارگری و مساله نو دولت در برنامه مورد بررسی قرار گرفت و توضیح داده شد که در یکسوی برنامه 'دولت آزاد' قرار دارد که زمینه ساز کمونیسم فوری است و در سوی دیگر آن دولت اصلاحگرایی که سامانه های ساختاری سرمایه را دست نخورده باقی گذاشته و اصلاحات رادیکال در نظام موجود را هدف قرار داده است. در حاشیه این بررسی همچنین تناقضات اساسی موجود در برنامه مورد بررسی قرار گرفت در این بخش ساختار برنامه یعنی روایت حزب کمونیست کارگری از مفهوم حزب و سوسیالیسم سوسیالیسم فوری قرار می گیرد.

ساختار برنامه حزب جانشین کرا و سوسیالیسم

بوروکراتیک

حزب کمونیست کارگری نمونه تپهک یک حزب جانشین کرا است یعنی حزبی که خود را فراسر جنبش های اجتماعی فرض نموده و در پیش و سنگ کنار روایتی بوروکراتیک و افسارگرا از مفهوم سوسیالیسم را تصویر میکند برای درک این موضوع و روشن شدن زاویه نقد ما از مفهوم حزب جانشین کرا باید بر این نکته تاکید شود که این نقد از زاویه نقد گرایشات پرزینویستی و گونه های مختلف آن (نظیر پرزینویسم فرعیستی، پرزینویسم 'کارگری' که انزوی کارگری را ترویج می کند و یا نقد پرزینویستی و فرامیسم جدید که جایگاه و نقش جنبش طبقاتی کارگران را در جنبش های اجتماعی کم رنگ و یا مخدوش می کند و...) دیگر گرایشات که اهمیت حزب پیشرو انقلابی را نمی می کنند) نیست بلکه هدف این است که در پرشو باور به پروژه حزب پیشرو انقلابی یکی از جلوه های وارونه و مسخ شده از حزب پیشرو یعنی حزب جانشین کرا را مورد بررسی قرار دهیم.

جنبش اجتماعی و محدودنگری حزب جانشین کرا در مقابل پرزینویسم و شاخه های مختلف آن که هریک به اشکال مختلف و بیشتر پشت سنگر 'تجربه گرایی' جایگاه آگاهی و نقش آفرینی گروه بندی های پیشرو کمونیستی در سازمانیابی جنبش های اجتماعی را نفی می کنند گرایش محدود تکرار یوتناریستی بوروکراتیک و جانشین گرایانه از مفهوم حزب پیشرو انقلابی قرار دارد گرایشی که کوبه های مختلف دارد اما فصل مشترک همه آنها این است که عمل اراده گرایانه یک گروه بندی سیاسی را

جانشین یک جنبش اجتماعی فرض نموده و خود را در مقام پیشوای این جنبش ها قرار می دهند. در بنیادهای فکری و سبک کار حاملین این گرایش نقش آگاهی کمونیستی و دخالتگری پراتیک در جنبش های اجتماعی و جلب فعالین این جنبش ها به پروژه سوسیالیستی از طریق کسب هژمونی سیاسی، فرهنگی نادیده گرفته می شود. در این سبک کار عمل یک گروه بندی معادل خودتعیین کننده های مردمی یک جنبش اجتماعی فرض شده و با آئوریتت یک حزب بوروکراتیک و حاشیستین گرا یکی گرفته می شود. همانند سازی بوروکراتیک حزب جنبش اجتماعی و بلطف ماحصل این پیش و سبک کار منکی بر آن است. شاخه های متفاوت این گرایش برای توجیه نظرات خود غالباً به لندن و بلشویکیها متوصل می شوند و از این زاویه بی عدالتی هایی که در مسخ نظرات لندن می شود دست کمی از نظرات مخالفین سرسخت وی ندارند. اثر کارگرهای بوروکراتیک و مابه ازای عملی از زاب جانشین گراست که پروژه انقلابی حزب پیشرو کمونیستی مخدوش و کدر جلوه گر می شود. حزب کمونیست کارگری به این دسته از احزاب تعلق دارد برای روشن شدن این موضوع شاید لازم باشد که کمتر به برنامه برنامه رسمی و بیشتر به سبک کار این جریان یعنی برنامه ای که در عمل به پیش می رود (برنامه واقعی) مراجعه نمود.

در توضیحاتی که در برنامه رسمی پیرامون رابطه حزب و کمونیسم داده شده است، همه جا، کمونیسم بعنوان جنبش اجتماعی و حزب بعنوان گروه بندی سیاسی بصورت یکسان و یا به عادل هم فرض می شوند. اساساً روشن نیست که در جنبش کمونیستی مفروض ح.ک.ک. آیا احزاب و گروه های مختلف کمونیست وجود دارند و یا اینکه فقط یک حزب خصلت نمای این جنبش است. در برنامه رسمی این حزب نکات متعددی وجود دارد از روایت های مخدوش و متناقض بطور مثال در جایی از برنامه آمده است: کمونیسم کارگری جنبش اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزدی شکل گرفت (۱) در این جمله چنان که روشن است کمونیسم بدرستی جنبش است. اما همانی تم ضیح داده شده که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزدی شکل گرفته است. اما فراسر این تغییر، جمله دیگری است که آشفته نگری ح.ک.ک. را در مساله مهمی بنام برنامه آشکار می کند: جنبش کمونیسم کارگری در تمام طول تاریخ خویش با دارگه سیسم و نقد مارکسیست به جامعه سرمایه داری پیوندی ناگسستگی نداشته است (۲) اگر این روایت با توضیح بالا مقایسه شود روشن می شود که ح.ک.ک. بر ملا می شود. در اینجا مشخص نیست که بالاخره کمونیسم یک جنبش اجتماعی است که پیش از مارکس وجود داشته یا اینکه در تمام طول تاریخ خویش با مارکسیسم پیوند ناگسستگی داشته است. بعبارتی روشن نیست که کمونیسم بعنوان یک جنبش اجتماعی نسبت به

مارکسیسم اولویت داشته و خود مارکس تحت تاثیر آن قرار گرفته است و یا بعکس.

صرفنظر از این عبارات مخدوش اما اگر تمامی برنامه را ریز و رو کنیم، تمایزی بین حزب و جنبش اجتماعی نمی یابیم. این آشفته فکری البته اتفاق نیست. اما برنامه واقعی حزب یعنی سبک کار و رفتار اجتماعی اش و گفتار بیرونی و امروز رهبرانش روشن ترین نشانه ها را بدست می دهند. از سوی سیاسی و خصلت نمای واقعی یک برداشت بوروکراتیک و پراگماتیستی از موضوع مورد بحث. خالی از فایده نخواهد بود اگر در این زمینه شواهدی باوریم.

در گذشته های نه چندان دور و در آغاز گاه طرح بحث کمونیسم کارگری و مساله عضویت کارگری در پس توهم های خیال انگیز هر فعال جنبش کارگری عضو حزب محسوب می شد (۳) این راست های بظاهر دموکراتیک که در زندگی واقعی بیشتر به کندی شباهت داشت تا واقعیت در عین سراسر وی روشن شد. آزادی از یک روایت بوروکراتیک را با زحمتی حیرت آوری برجسته می نمود (مخوش را بکنید یک فعال جنبش کارگری که در بطن مناسبات بوروکراتیک. در محیط کار یا زیست خود جمهوری فقر و فلاکت رایج چالش می طلبعضو فرضی حزبی است که هیچ نقشی در گزینش و انتخاب انتقادی نظری و عملی آن معاهده ندارد این تصویر کتابی اقتدر گذر بود که حتی 'رهبران حزبی' نیز آنرا جدی نگرفتند. اگر این رویای کذب در گذشته در جنبه رویا هم باقی نماند، با این همه ستون فقرات روایت بوروکراتیک و جانشین گرا اما دست نخورده باقی ماند با این تمایز که اکنون عبارتها عوض شده و تعبیر شدن داده شد امروز همه بهانه تشکیل 'حزب اجتماعی و عبارات دقیق تر پیشبرنده تئوری حزب' رهبر و شخصیت ها، ساختار حزبی چنان 'وسیع و فراخ نشده است که دیگر نیازی نیست که برای عضویت در ح.ک.ک. حتی بشکل صوری هم که شده، به وزنه پشروان کارگری اندکی هم توجه داشته باشی در پرتو سبک کار امروزین درهای حزب چهارتاق بسوی همه گروه های اجتماعی باز است. کافی است که مخالف جمهوری اسلامی باشی و آزادی خواهی را بشنوهی ح.ک.ک. تغییر کنی. به این نکته از گفتار کوتی رهبران دربر وقت کنونی... هر مخالف آزادیخواه رژیم اسلامی دیگر باید به حزب کمونیست کارگری پیوسته (۴)

در گفتار امروز رهبران حزبی، 'حزب اجتماعی' مدل احزاب اروپایی و... فضای جدیدی است که ح.ک.ک. بجای پروسه 'کارگری شدن' در گذشته، بتن کرده است. این چرخش ها، اما پیش از گذشته هر 'آزادیخواه جدی' را در پیوستن به ح.ک.ک. به ترمید وامی دارد چه به رسد به یک پیشرو کمونیست که قطعاً کم ترین نشانه های آزادی خواهی اش تردید در این گونه چرخش هاست. خلاصه کلام در برنامه حزب و سبک کار آن نمایان بین سبک حزب و یا گروه های سیاسی و یک جنبش اجتماعی

و نیز درجه تاثیر پذیری این دو از یکدیگر دیده نمی شود. در این سبک کار است که شاخه های مختلف یک حزب جانشتین گرا بنا خود فعالیت های نهاد های خود سازمان مردمی جابجا شده و این دو یکی فرض می شود.

از همین رو ست که ح.ک.ک هم مدعی یک جنبش اجتماعی است (حزب تک بنی) کمونیسم کارگری) و هم برای هر جنبش اجتماعی، دیگر نهادهای مختص به خود را دارد. شورای پناهندگان حزبی، کمیته همبستگی با کارگران حزبی، نهادهای همبستگی با زنان حزبی و... که همه و همه از شاخه های جوارجور "حزب رهبر و شخصیت ها" هستند. البته اگر در جنبش یا یک حرکت اعتراضی، دیگر هیچ چیزی برای نهاد سازی حزبی مهال آن در چینه نبوده، شخصیت های حزبی "جابگیرین" این نهادها می شوند. بطور مثال جنبش آزادی خواهی و مساله آزادی بیان را می شود در نظر گرفت و کوشش "رهبران حزبی" برای شخصیت دادن به "تویستندگان حزبی" را در این سبک کار این نهاد های خود سازمان بر آید. از دل جنبش ها نیستند که حزب کمونیست کارگری در میان آنها فعالیت نموده آن آنها تاثیر پذیرفته و بر آنها تاثیر می گذارد بلکه عاجزا بشکل واژگونه پیش می رود. این فعالین جنبش های اجتماعی و نهادهای آنند که باید در تشکلهای شاخه های از بالا ساخته شده حزبی قرار گرفته و گوش بفرمان رهبران حزبی باقی بمانند. از همه جالب تر اما نهاد بلشویکی این جریان است. ایستکرای باسما ای نیز حکایت خودش را دارد. تموم گیری و وارونه و کاذب از نهاد بلشویکی که یاد آور ماجرای "نوشتن مار و عکس مار" است. باور کنید که بی عدالتی ها بی که از طریق این پیشش اقتدار گرا و بوروکراتیک نصیب بلشویکیها و لنین می شود. عبارت نقش مخرب تری دارد از گرایش آشکارا ضد بلشویکی.

جنبش اجتماعی، گروه بندی سیاسی و مساله

هژمونی

گرایش ولونتاویستی، بوروکراتیک و اقتدار گرا همواره در یک ضدیت دایمی با کار آگاهانه سیاسی، فرهنگی برای جلب دیگر جنبش ها به پروژه ی رهبری جنبش سوسیالیستی (یعنی از طریق کسب هژمونی) است.

بی تردید کمونیسم یک جنبش اجتماعی است. یک جنبش واقعی که در پیکره آن، پیشروان این جنبش کوشش بی وقفه ای را برای سازمانیابی این جنبش برای بریزر کشیدن نظم موجود از طریق فعالیت آگاهانه کمونیستی و کسب هژمونی به روش فرهنگی، سیاسی است. رابطه جنبش کمونیستی کارگری و پیشروان این جنبش چگونه است؟ آیا این رابطه همانند رابطه مغلومی است که به شاگرد می آموزد و شاگرد در گسست از بدفهمی امور نیاز به آتوریته استاد را دارد؟ آیا این رابطه از نوع رابطه اقتدار گرایی است که هر آن اراده قتلان رهبر حزبی جابگیرین اراده خود سازمان جمعی می شود؟ بنظر می

رسد که ح.ک.ک افق هایش را در این شکل از رابطه جستجو می کند. به این نکته جلوتر در بررسی مواضع حزب از تجربیات جنبش کمونیستی خواهیم پرداخت اما مقدمتا اشاره ای می کنیم به کمونیسم یعنی یک جنبش اجتماعی، و رستاخای خود بوی درونی اش و مساله رابطه آن با گروه بندی های پیشرو.

"کمونیسم برای ما وضعیتی نیست که باید برقرار شود. ایده آلی نیست که واقعیت باید خود را به آن تطبیق دهد. ما آن جنبشی واقعی را کمونیسم می نامیم که وضعیت کنونی امور را ملغ سازد. شرایط این جنبش از مفروضاتی که هم اکنون موجود است، نتیجه گیری می شود. (۱) از این روشن تر نمی توان جنبش کمونیستی را خلصت بندی کرد. یکی از مفروضاتی که هم اکنون موجود است و بشکل واقعیتی سرسخت جلوه گر می شود این است که روش دگرگونی در مسابقات تولیدی و خدماتی موجود و راهیابی بسوی مناسبات برابری طلب کمونیستی روشی خود بخودی نیست. یک برش انقلابی برای بریزر کشیدن مناسبات موجود و نهادهای سیاسی آن لازم است. ایدئولوژی طبقه حاکم و ماتریالیزه شدن مداوم آن از طرق مختلف، یکی از عوامل سرسختی است که جهان واقعی را وارونه جلوه داده و درماندگاری "طبقه ای درخورد" که وضعیت امور را جاودانه می پندارد، نقش "طبیعی" بازی می کند. اما چه چیز می تواند بمقابله میانه می همی در حرکت "طبقه درخورد" بسوی "طبقه ای برای خود" نقش آفرینی کند؟

حرکت "طبقه ای درخورد" بسوی "طبقه ای برای خود" یعنی درک اهمیت پروژه حزب پیشرو انقلابی (و احزاب انقلابی پیشرو). یعنی شناخت ضرورت یک همبستگی منضبط برای نشان دادن نشانه های راه و بریزر کشیدن مناسبات سلطه و در مرکز آن فروریزی سلطه طبقاتی. یعنی نقش آفرینی در جاب جنبش های اجتماعی و فعالین پیشرو این جنبش ها و برش از همه جنبش کمونیستی و کارگری به پروژه رهبری ساز سوسیالیستی و مشارکت در نهاد های خود سازمان مردمی از طریق کار سیاسی فرهنگی، در راستای تحمیل اصلاحات رادیکال به نظام موجود و به موازات آن کوشش برای سازماندهی انقلاب اجتماعی و بریزر کشیدن نظام سرمایه داری به مثابه مهم ترین گره گاه در گذرودن راه جلع و برای خلعصه دادن به نامبرایی های اجتماعی و در راس آنها نابرابری طبقاتی است.

یکی از نمونه های درخشان همگرای جنبش های اجتماعی و کار آگاهانه حزبی، انقلاب اکتبر است. بلشویکیها در جلب جنبش کارگری و نهاد های خود سازمان برآمده از دل آن یعنی شوراهای راستای کسب قدرت سیاسی از طریق فعالیت سوسیالیستی روشی به پیش کشیدند که تا کنون نظیر آن کمتر دیده شده است. پس از تصرف قدرت سیاسی نیز هرچه اقتدار بلشویکیها در جلب جنبش

کارگری و مردمی بیشتر می شد، زمینه های موفقیت آنها در جلو راندن اهداف انقلاب نیز گسترش می یافت. هر چه این فاصله کمتر می شد زمینه ی گسست از پروسه تحول انقلابی تشدید می گردید تا دم معین پروسه یکی از مهم ترین عواملی بود که به شکست انقلاب منجر گردید. (نکته ای که باید بنمایه یکی از موارد مهم نقد تجربه های گذشته در نظر گرفته شود.)

اگر مبدائی نظری "رهبران حزبی" را در نقد تجرب اکثیر و از این طریق رابطه ی حزب و جنبش اجتماعی را بررسی کرده باشید دو نکته در این میانی بیش از هر نکته دیگری قابل تأکید است. یکی اینکه هر قدری با حرکت بلشویکیها که به مناسبات حزب، نموده کارگران، و جنبش های اجتماعی مربوط می شود، با پشتوانه تئوری توجیه کننده "دولت در دوره انقلابی" از نوع "نقد همگراییک" ارزیابی شده و نفی می شود. دو دیگر، برابری ایستای این "نقد است. یعنی نقد باصطلاح سوسیالیستی رهبران حزبی و لب مطلب در توضیح آن این است که: "بلشویکیها برنامه اقتصادی نداشتند. (۲) البته تاکنون نیز روشن نشده است که برنامه اقتصادی بلشویکیها چه می بایست بود. این عتد در تبیین و بررسی تجارب جنبش کمونیستی شدی است که یکی از انحرافات زمینیه های علل شکست اکثر را پشتوانه قوت خود نموده و از آن باور "نظری ساخته است. باور به پروژه دولت حزب.

پس از گذشت این همه سال اگر این درس ابتدایی را نیاموخته باشیم که یکی از دلایل چرخش انقلاب اکتبر بسوی عقب، فاصله گرفتن بلشویکیها از عتد آله خود سامانی جنبش های مردمی و اجتماعی (نود کارگران و زحمتکشان) بود، صورتی که هر جا که حزب در مقام جانشتین جنبش های اجتماعی بود، در سامانه های ساختاری دولت، در جابجای نهادهای خود سازمان کارگران و زحمتکشان قرار گرفت. کار به انجماد اهداف سوسیالیستی انجامید. در بنیای امروز نقطه ضعف بلشویکیها را پایه قدرت خود فرض کردن، عین بی خردی است. روایت بوروکراتیک و اقتدارگرا از درک این مساله اما عاجز است. این نگاه جانشتین گرا اما صرفا به مساله رابطه حزب و جنبش اجتماعی مربوط نمی شود. روایتی است منجمد از مفهوم سوسیالیسم و جنبه های مختلف پروژه سوسیالیستی.

ساختار برنامه سوسیالیسم منجمد، مساله

دیکتاتوری پرولتاریا

حزب کمونیست کارگری مدعی است که: "از نظر شکل حکومت کارگری یک دولت آزادی است (۳) که ای حکومت بهمین اعتبار در تنوری مارکسیسم، دیکتاتوری پرولتاریا نامیده می شود. (۴) اگر برداشت این جریان از این مفاهیم را در کنار کمونیسم فوری (برنامه ما برقراری مسوری یک جامعه کمونیستی است. (۵) قرار داده و این مجموعه را همراه با روش و سبک کار یک حزب جانشتین گرا

مورد سنجش قرار دهیم. سیمای سوسیالیسم متجمد بیشتر نمایان می شود.

دولت آزادانگ، روایت زمنخت و دولت مدار نسالیستی است و در مقابل پروژه نفی دولت گرایی انقلابی ماركس قرار دارد. بهمین خاطر است که ماركس دیکتاتوری پرولتاریا را دولت زوال یابنده ارزیابی می کند. یعنی انتقال قدرت به جامعه و نهاد ملی. خود سامان نهفته در دل آن ملی پرورمه دوره گذار و درهم شکستن قدرت بازار با انکا به نهادهای خودسامان مردمی و در راس آنها شوراهای کارگری دولت آزاد لاسالیستی اما روایت مسخ شده ی از قدرت کارگری است. اگر در پروژه انقلابی ماركس دولت زوال می یابد در نگرش لاسالیستی دولت آزاد مدام گسترش یافته و بشکل بخشی راسر جامعه قرار می گیرد دولت آزاد لاسالیستی که مکتبی در پارلمان بورژوازی است. پدیده ای است که با دزد گیری از احزاب سوسیالی - دمکرات و با اوج و تولد رفاه تمام بیاعتنا نشی را نشان داده است. دولت آزاد حزب کمونیست کارگری اما در عین حال چون دیگری هم هست. آنجایی که خود را از جنس دیکتاتوری پرولتاریا معرفی می کند و در اینجا است که دولت آزاد دو ترکیب با روایت های بوروکراتیک مساله دیکتاتوری پرولتاریا، سیمای تمام عیار بده ی دولت - حزب را برجسته می کند.

برداشت های انحرافی از مساله دیکتاتوری پرولتاریایی از مهمترین شاخص های بازنگری به جابج گنشته است. در برداشت از مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا امروزه دوگرایش انحرافی بیشتر جنب نظر ن کنندگرایشی با طرح نقد تقلیل گرایانه و رفرمیستی پشت این سنگر که این واژه (دیکتاتوری پرولتاریا) برداشت منفی را به اذهان تبلیغی می کند، تأکید رد که: استفاده از این واژه در برنامه و تبلیغات سیاسی درست نیست. در این مورد مساله اساسی این ماركسیستها اما مضمون دیکتاتوری پرولتاریا - نه واژه ها. مضمونی که ناظر بر یک دوران گذار لابی از شیوه تولید سرمایه داری بسوی بنیادهای برای طلب کمونیستی است و مهمترین مشخصه دوره گذار، دولتی برآمده از یک فولاند انقلابی و بی به نهادهای خودسامان کارگران و زحمتکشان (دولتی) که همراه با نفی کلیه مناسبات سلطه و مرکز همه آنها نفی سلطه طبقاتی مدام پرموده می دهد. تا آنجا که این موضوع به کار بست و از همه باط می شود این مساله دشمنک چندان نیست و ای آن می توان از معادل هایی نظیر دولت کارگری، قدرت کارگری، دموکراسی سوسیالیستی، دموکراسی کارگری و دیگر واژه های بیی که مضمون این دوره گذار انقلابی را در بر استفاده نمود اما واقعیت این است که در نگرش پیش تقلیل گرایان مضمون انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا است که تحت لوای 'کار بست صحیح واژه مفهوم زبانی می شود.

در مقابل این گرایش، گرایش دیگری هست که از مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا حاکمیت حزب مدهی کمونیست را مد نظر دارد و به اشکال گوناگون این موضوع را تئوریزه می کند. حزب کمونیست کارگری به این گرایش تعلق دارد. برای نشان دادن نشانه های این روایت در ح. ک. ک. ناچاریم به مبانی نظری این جریان و بویژه آنجایی که به مساله تجربه شوروی باز میگردیم مراجعه کنیم (۱۰). حضور نمونه یکی از رهبران حزبی که ظاهراً مورد پرستش همه اعضا این حزب است درک خور از این مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را در پس تئوریه اکثریت اینگونه تفسیر می کند: دیکتاتوری پرولتاریا دو دوره کم و بیش متمایز را در بر می گیرد اول دوره استقرار سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا و دوم دوره گذار اجتماعی تحت دیکتاتوری ثبات یافته پرولتاریا (۱۱). سپس با توضیحاتی در حاشیه این موضوع بر این نکته درست اشاره دارد که دولت پس از انقلاب وارد پروسه ای می شود که تا رسیدن به دوران متعارف یعنی استقرار قوانین حقوقی، سیاسی اقتصادی و اجتماعی و رویت شدن آنها روندهای پیچیده ای را طی می کند که از پیش نمی توان جزئیات آنرا روشن کرد این تفکیک نکته تازه ای در ماركسیسم نیست مهم اما برداشات هایی است که از این گونه تفکیک ها و روندهای ناظر بر آن می شود به این نکته و رهبران حزبی نیز اعتراف می کنند: نفس این تفکیک چیز تازه ای در ماركسیسم نیست/ آنچه شاید در بحث ما تازگی دارد، استنتاجات ما و اطمینان است که برای این دوره بیسیی نسالیستی (۱۲) نکته در این جاست، برداشت های متضاد از این روندها و دوره بندی ها. بیسیسم استنتاجات رهبران حزبی از این روندها چگونه است؟

بررسی انقلاب اکثریت و روایت های متضادی که گرایشات متفاوت در نقد و بررسی این پدیده دارند خود نشانه ای است از اینکه هر گرایش چگونه سوسیالیستی را نیز به پیش می کشد. در باره دیکتاتوری پرولتاریا و دوره بندی درونی آن تعبیری که توسط رهبران حزبی از دوره استقرار سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا (به روایت توجیه گرایانه دوره اول) ارائه می شود، این است که حزب در مقام دولت و جانشین بی واسطه آن پدیدار می شود. بهینید این موضوع در پشت سنگر بررسی انقلاب روسیه چگونه توضیح داده می شود: همان نیرویی که قیام را سازمان می دهد، و شوراهای را در موضع بنیادی عمل انجام شده قرار می دهد، همان نیرویی که رهبری بخش پیشرو طبقه کارگر را بر عهده دارد و به این بخش منکی است همان نیرویی که علی رقم مخالفت بخش های دیگری از طبقه کارگر که تحت نفوذ مشغولها ست و بهفانانی که از اسباب ها حمایت می کند، ایده انتقال قدرت به شوراها را طرح کرده و عمل فسر آمیز برای سرنگونی دولت بورژوازی و انتقال واقعی قدرت را سازمان داده است.

همان نیروی بناگزیر و به حکم شرایط عینی سیاسی بطور طبیعی خود را موقعیت رهبری پرورمه نسالوم انقلاب از بالا و سوزگوب مقاومت مسلحانه مورروازی می یابد و باید با همان درجه قاطعیت این وتلیفه را نیز در دوش بگیرد، این خاصیت هر دولت موقت انقلابی واقعی است، که نسلگ بخش فمالتترین بخش حقیقت انقلابی یعنی قیام کنندگان بالفعل باشد (۱۳)

منظور از همان نیرو و همان ترین بخش در اینجا همان حزب است که در پرتویک سناریوی وارونه عمل اراده گرایانه را بجای انقلاب، تصویب نموده و به بشنویکها نسبت داده می شود. این گوهر روایت حزب کمونیست کارگری از 'فصل اول دیکتاتوری پرولتاریا است. کسی که این جملات را بخواند و این تفسیر از جایگاه حزب در مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را از خود خواهد پرسید که این چه حزب معجزه گر و در عین حال توطئه گری است، که مثلا شوراها را در موضع عمل انجام شده قرار داده است. تاریخ واقعی انقلاب اکثریت اما خلاف این سناریو را نشان می دهد. این حقیقت دیگر با مدارک کافی آشکار شده است که در آن نقطه ای که تئین ژزهای اوویل و تدارک تئوری انقلاب سوسیالیستی اکثریت را تحت تاثیر جنبش کارگری و تحولات شوراها به پیش کشید، ابتدا با مخالفت اکثریت، کمیته مرکزی حزب بلشویک (که پیش از شوراها تحت تاثیر منشویکها قرار گرفته بود) و روبرو شد. بصورتی که نامه او را سوزاندند یعنی اینکه چرخش کمیته مرکزی بلشویکها از موضع کنار آمدن با دولت موقت که نشین تحت تاثیر پراونیک انقلاب کارگران و بسویژه شوراها، نقش مهمی در پیشبرد آن داشت. نمونه بارزی است از تاثیر پذیری پیشروان یک جنبش از پراونیک انقلابی توده های ستمکش. اساسا پس از رویکرد به این موضوع است که باید به نقش برجسته بلشویکها در سازمان دهی قیام اشاره کرد. این خود نمونه ای است از همکاری توده های جنبش کارگری و پیشروان سازمانگر آن که در یک بوهه اساسی منجر به انقلابی شد که صرفنظر از محدودیتها و یا خطاهای فاحش که بعدها بوجود آمد، شاید بعنوان بزرگترین انقلاب تاریخ در نظر گرفته شود.

تصویر کاربی که حزب کمونیست کارگری، از جایگاه دیکتاتوری پرولتاریا نشان می دهد، نمایشگر جایگزینی دیکتاتوری حزبی بجای دولت کارگری و دموکراسی سوسیالیستی است که بعنوان فاز اول دیکتاتوری پرولتاریا تئوریزه می شود. یعنی سدها در مقام معط کارگران، دیکتاتوری آموزشی خود را جایگزین قدرت طبقاتی کارگران و زحمتکشان و نهادهای خودسامان آنها می کند. به این جملات دقت کنید:

رابطه طبقه با این دولت در اساس هر هیچ پرورمه انتخابات و نهاد نمایندگی است/ توان نیست، حتی اگر تمام شوراها عملا به این حکومت رای هم داده

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

باشند. انوریته واقعی این حکومت و نهادهای واقعی این دولت به طبقه کارگری اعتدال‌سویج شدن واقعی توده کارگران در حمایت از این دولت و تحت رهبری آن برای در هم کوبیدن فلعنی بورژوازی به ثبوت می رسد. این از نوع رابطه ایست که حزب انقلابی با توده وسیع طبقه خویش برقرار می کند. در فاز اول دیکتاتوری پرولتاریا رای پرولتاریا به دولت خویش نیست از شویق، پادشاهان، نمایندگان، بلکه با بسیج و سازمان‌یابی عملی کل طبقه حول این دولت، اعلام می شود. (۱۴)

در روایت محبوبوگرو و بوروکراتیک از مساله دیکتاتوری پرولتاریا، طبقه کارگر و متحدین آن و نهادهای خودسامان نشان خود در مقام ناقد موضوع نقدشان ظاهر نمی شوند. این دولت - حزب و در واقع حزب است که کارگران و زحمتکشان باید بطور مدام دور آن بسیج شوند. حتی اگر تمامی شوراها به این دولت رای داده باشند قدرت واقعی در جای دیگری که چیزی بیخ حزب نیست قرار دارد. یعنی اینکه نهادهای شهریورنی و دیگر نهادهای خودسامان مردمی در بخش جامعه و شوراها، نمایندگی کارگران اساساً هیچ نقشی در تعیین دولت ندارند. چرا که رابطه طبقه با این دولت بر هیچ پروسه انتخابات و نهاد نمایندگی متکی نیست. این دولت اما موجود خیالی هم نمی تواند باشد، در دنیای واقعی ح. ک. ک. این دولت، دولتی است حزبی. آنچه از نوع حزب جانشین گرایان که حتی اگر تمامی شوراها هم به این دولت رای داده باشند، رای آنها نیز یک موضوع حاشیه ای و فاقد ارزش است. در این سناریو کارگران در موضع یک اطاعت کننده محض باید حول دولتی که نقشی در سازمان‌یابی آن ندارند، مدام بسیج شده و غرامین دولت (در واقع رهبران حزبی) را به پیش برند. این است سناریو حزب - دولت آن هم از نوع دولت آزاد در فاز اول دیکتاتوری پرولتاریا.

پیش از بررسی فاز دوم دیکتاتوری پرولتاریا از منظر رهبران حزب، ابتدا ببینیم که این نظرات چه تمایزی با نظرات بلشویکها دارد. رهبران حزبی از اینکه چنین فاز بندی خیالی و بوروکراتیکی اساساً در مباحثات بلشویکها (استکم در دوره لنین) جایبی نداشته است دلخورند و بخاطر آن بلشویکها را سرزنش می کنند. متأسفانه این دوره بندی دیکتاتوری پرولتاریا در مباحثات بلشویکها آنطور که باید برجسته و مورد توجه قرار نگیرد. به نظر ما در نظر داشتن این مباحثات نشان که خود نیز به آن معترف بودند حتی در دوره‌های حاد مبارزه طبقاتی نیز نمی خواستند چنین ستاره‌های تا مغز استخوان بوروکراتیکی را به یک روش روئین نظری تبدیل کنند. لنین در ارزیابی از مضمون دیکتاتوری پرولتاریا و رسالت حزب در این باره با شکلیابی و روشن بینی خاصی تأکید دارد که: اولین وظیفه حزبی که رو به آینده دارد، اینست که اکثریت مردم را متقاعد سازد که برنامه و تاکتیک

فایش صحیح اند. یعنی کسب هژمونی از طریق کار آکامگرایانه در میان مردم. این وظیفه چه در دوره سیاست سمره تلی ما و چرنف ما با کزنسکی و کشکین ما، در صدر و مهابه قرار نداشت. این وظیفه امروز عمدتاً به انجام رسیده است. زیرا همانطور که کتکره شوراها در مسکو بطور قطع ثابت نمود، اکثریت کارگران و دهقانان روسیه به وضوح جانب بلشویکها را گرفته اند. (دقت کنید کتکره شوراها مقایسه کنید با نظرهبران حزبی که معاندان دولت در دیکتاتوری پرولتاریا بر هیچ پروسه انتخابات و نهادهای نمایندگی استوار نیست!!! اما تا انجام کامل این وظیفه راه نرازی در پیش است. (۱۶)

همانطور که پیش از گفته شد تأکید بر دست آوردهای بلشویکها به مثابه تدبیر ضعف‌ها و انحرافات آنها نیست. هر جریان پیشرو سوسیالیستی و انقلابی امروز موضع است که با نقد اشتباهات و انحرافات تجربیات خویش کمونیستی راه را برای پیشروی این جنبش به جلو باز کند. اما این نکته نیز خود در گرو فهم این موضوع است که چه کسانی و با چه مندی از زاویه چه منطقی مدعی نقد بلشویکها هستند و با در مقام دفاع از آنها بر می آیند.

سوسیالیسم منجمد و مساله کمونیسم فوری حزب جانشین گرو، دولت آزاد و فاز اول دیکتاتوری پرولتاریا، (دولت حزبی) حلقه‌های بهم پیوسته‌ی روایت منجمد از سوسیالیسم است. در پیوند با این مفاهیم و موضوعات، مساله کمونیسم فوری و یعنی دوره گذار اجتماعی تحت دیکتاتوری لنین یافته پرولتاریا که از نگاه رهبران حزبی فاز دوم دیکتاتوری پرولتاریا نامیده می شود، نیز باید مورد بررسی قرار بگیرد.

بیکیری یک نظر کم و بیش مشخص در باره گذار اجتماعی تحت دیکتاتوری لنین یافته پرولتاریا (با فاز دوم) و مختصات سیاسی، اجتماعی آن در ادبیات حزبی کار بیهوده ای است. اما ظاهراً از نقد زمینه‌های شکست انقلاب اکثر و نظرات بلشویکها و نیز پاره ای اصطلاحات نامفاهمک، اما دستجات مشترک از آنها می توان به مهمترین جلوه‌های آن دست یافت.

همانطور که پیش تر گفته شد هر انتقادی به بلشویکها در زمینه جانشین گرایان، در طول پوزدروف و عقب نشینی انقلاب و نیز یکی از مهمترین شاخص‌های شکست آن یعنی تک ماندگی انقلاب روسیه از زاویه بود ح. ک. ک. بعنوان نقطه‌ای دموکراتیک فاقد اعتبار است. در مقابل، اما برداشت بوروکراتیک از مفهوم سوسیالیسم، گرو، روئینی است که با استمرار کودکانه‌ای نقد سوسیالیستی نامیده می شود. موضوع اصلی این نقد این است که بلشویکها برنامه اقتصادی معینی برای لغو کار مزدی در کشور روسیه (کمونیسم فوری) داشته اند. (بر این نکته بارها و بارها در نوشته‌های رهبران حزبی تأکید شده است.) اما اینکه برنامه اقتصادی بلشویکها چه می توانست باشد؟ معمای لاینحل است که همواره بی

پاسخ مانده است. و جالب است که این بی پاسخی خود تکه گاه اصلی نقد سوسیالیستی است. بی هیچ تردیدی موصوع اصلی نقد سوسیالیستی همان مساله مورد نظر ح. ک. ک. یعنی مساله کمونیسم فوری است. که در برهه‌ها بر آن تأکید شده است. مساله ای که در بهترین حالت می توان آن را با تئوری استقرار سوسیالیسم در یک کشور یکی فرض کرد. در رابطه با این موضوع توضیح چند نکته ضررود در حاشیه آورده گذار به سوسیالیسم ضروری است.

مذهباتی مدعی است که شاخه‌های مختلف فرمیس در جنبش کارگری به بهانه عدم امکان استقرار حلقه کمونیستی در یک کشور (با اصطلاح سوسیالیسم در یک کشور) اساساً به نفی انقلاب سوسیالیستی رسیده اند. در مقابل این گرایشات، گروهبندی‌هایی قرار دارند که با اتکا به روایت‌های منجمد از سوسیالیسم خواهان استقرار سوسیالیسم (با کمونیسم فوری) به مثابه لغو کار مزدی را ایضا اما از طبقات (در محدوده یک کشور) کشور پیوند اند. همانند ک. ک. ک. این جریان بسر اساس نقد سوسیالیستی لنین از اینکه فاز دوم - بیکتاتوری پرولتاریا (یعنی کمونیسم فوری و اهمیت آن در گذار) در میان بلشویکها دست بالا یا نداشته‌شاید دلخور است و این نکته را اینگونه بیان می کند: اولاً در تفکر بلشویکی فاز دوم دیکتاتوری پرولتاریا عملاً در متن یک انقلاب جهانی تصور می شد... امید به انقلاب جهانی موجب شد تا بلشویکها افاق خود را عملاً بصورت حفظ قدرت و انجام حداکثر ممکن تا زمان فرارسیدن انقلاب جهانی در آینده نزدیک ترسیم کنند و عملاً توجه ثوربورگ چندانی به معضلات جزئی گذار اجتماعی، داری و اقتصادی در محدوده روسیه ننمایند. (۱۷) اینکه بلشویکها توجه چندانی به معضلات دوره گذار اجتماعی نداشتند، اساساً از حقیقت است اما اینکه برنامه اقتصادی از نوع فاز دومی (لغو کار مزدی در یک کشور) نداشتند، حقیقت است. محض که نقطه قوت بلشویکها را تشکیل می داد. روشن بین ترین آنها به این نکته واقف بود که لغو کار مزدی به مثابه ایجاد یک فرامسیون جدید است که اساساً در یک پروسه جهانی قابل شدن است.

دوره گذار سوسیالیستی یک دوره فولنت انقلابی است. یک فرامسیون (سرمایه داری) و ساختارهای سیاسی، اش بسوی فرامسیون تولید اجتماعی کمونیستی است. اساسی تری شاخص سیاسی در دوره دولت کارگری متکی به نهادهای خودسامان کارگران و زحمتکشان است. (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا یا دموکراسی سوسیالیستی). دوره گذار اقتصاد و مسائل اقتصادی امری است. یعنی حرکت بسوی در هم شکستن سرمایه و بنیادهای اقتصادی و اجتماعی اش. متأسفانه با اوضاع مبارزه طبقاتی در سطح داخلی و بین المللی، پیشروی بسوی

تجزیاتی برابری طلبانه در عرصه های سیاسی، حقوقی، فرهنگی، جنسیتی، طبقاتی همراهِ پسا خودمشارکتی و خودمشارکتی توده های تحت ستم و عموم شهروندان، رشد نهادهای ضمه‌سلسله در بطن جامعه مدنی و مشارکت آنها در سرنوشت سیاسی، خود مدیریتی تولید کنندگان همبسته و ... که بر بنسختن این تحولات، مختصات تعیین کننده و شکل گذاری خود را همراهِ با عقب نشینی و پیشروی نسبت به اوضاع مبارزه طبقاتی می خواهند کرد و بهیچ حاصراً نیز این روند، نوره گذار تام گرفته است. دوره گذار اما در یک کشور پسا فرجام نخواهد رسید. رسیدن به ساختارهای فرامسئول تولیدی کمونیستی در گرو انقلاب جهانی و یا دستکم انقلاب سوسیالیستی در چندین کشور پیشرفته است. بنابراین این جای تعجب نیست که بسیاری از بلشویکها جدیدی، دغدغه لغو کار مزدی و استقرار بنیادهای کمونیستی را در رهافت های نظیر انقلاب جهانی جستجو می کردند.

کمونیسم غربی آنهم در یک کشور و به مثابه لغو کار مزدی همان مختصات عمومی تاز دوم دیکتاتوری پرولتاریا است که ساخته و پرداخته ج.ک.ک است، و محضی اصلی نقد سوسیالیستی این جریان را تشکیل می دهد و قرار است که مضمون این نقد در پی پروژه حزب - دولت بصورت برنامه اقتصادی در یک کشور جاری شود در برنامه ج.ک.ک نیز در قالب نقد به انقلاب روسیه در مضمون این نقد سوسیالیستی اشاره شده است: «طبقه کارگر روسیه نهایتاً از کرکین کردن میباید مناسبات تولید در روسیه یعنی نوع تولید، سرمایه، و اختراکی کردن وسایل تولید، ناتوان باشد» (۱۱)

محتوی این نقد سوسیالیستی و جنبه اثباتی اثر کمونیسم غربی و لغو کار مزدی در یک کشور با توضیحات ترویجی یکی از رهبران حزبی در مورد این نوع کمونیسم در ایران، بهیچ درک می شود: «استقرار سوسیالیسم یعنی لغو کار مزدی و سازماندهی تولید اجتماعی در ایران کاملاً ممکن است» (۱۲) ضرورتش را بکنید استقرار سوسیالیسم و لغو کار مزدی یعنی جامعه ای بدون دولت، بدون طبقه، لغو کار مزدی، آنهم در کشوری همانند ایران، البته چنین جامعه ای در محاصره جغرافیای سیاسی ستاوت و دولتهای سرمایه داری، حتماً به نوعی دولت آزاد نیاز حیاتی خواهد داشت. برای برقراری چنین سوسیالیسمی اما در راه بیشتر به نظر نمی رسد تا باید به معجزه اعتقاد داشت و یا اینکه در شکل افراطی سوسیالیسم بوروکراتیک و نچربه های شکست خورده گذشته را دوباره بکار گرفت.

در حاشیه ساختار برنامه، حرکت سرمایه و سوسیالیسم ایستاد

نکته دیگری که در حاشیه بررسی ساختار برنامه باید به آن اشاره کرد، مساله حرکت سرمایه در دوران

معاصر و اثرات آن بر اوضاع اقتصادی سیاسی، اجتماعی و دگرگونی های متاثر از این تحولات در ساختار طبقات و گروههای مختلف اجتماعی است. در برنامه ج.ک.ک اساساً به این گونه تحولات اشاره ای هم نشده است. مارکس همواره تأکید داشته است که پروژوازی بدون تحولات مداوم در تولید نمی تواند پایرجا بماند. این موضوع یکی از نکات اساسی در بررسی اوضاع اقتصادی و سیاسی و پیامدهای آن در عرصه های گوناگون اجتماعی است. مثلاً پیشرفت سرمایه در عرصه تولید و بازار آوری کار از تیلوریسم به فورریسم و سپس اوضاع پسا فورریستی معاصر و یا حرکت سرمایه در سیر تحولات تاریخی از دوران وقایت آزاد سوی سرمایه انحصاری و امپریالیسم و مساله کارگرهای امروزی سرمایه، شکافها و تحولات درونی و و تأثیرات آنها در صف آرایی های سیاسی، و ... موضوعاتی هستند که بدون بررسی آنها نمی توان جنبه های متفاوت مشارکت در مبارزه طبقاتی را باز ساخت. اما هر قدر هم که برنامه ج.ک.ک را مرور کنید، نکته ای از حرکت سرمایه و اشورات اجتماعی اش در دوران معاصر نخواهید یافت. بگذارید در این زمینه شاهدی بیاوریم، بلور مثال در بررسی ارکان سرمایه داری و مساله بیگاری در برنامه تأکید شده است که بحران های اقتصادی ایران با عواقب وخیم و خانمان برکنار اقتصادی و اجتماعی جز اجتناب ناپذیر نظام سرمایه داری هستند (۱۳) در دنیای امروز سخن گفتن از بحران نیروی و مشخصات اساسی اش یعنی سیکل های رونق و رکود، نشانه هیچ فضیلتی نیست. این را دیگر حتی جناحهای روشن بین سوسیالیستی نیز اعتراف می کنند. مساله در سر بحران ساختاری سرمایه و کارگرهای مزدباز آن در اوضاع سیاسی و اجتماعی امروز است. مثلاً: امیاری شدن گروههای ذات و وسیعی از نیرو های مادی کار بیعنوان کار اکثر روئین سرمایه معاصر، اثرات حرکت سرمایه در پدیده دولت ملتها، تغییر سیمای سیاسی جهان پس از جنگ سرد و شکل یابی بلوک بندی های جدید سرمایه داری و ...

این مجموعه نشان می دهد که ج.ک.ک اساساً دغدغه بازنگری و نقد سوسیالیستی اوضاع معاصر را ندارد. دنیای واقعی حزب کمونیست کارگری، سواد باز نمایی نوعی از سوسیالیسم منجمد و ایستاد است که همه بضاعتش در نقد دنیای امروز، یک گذشته سپری شده و شکست خورده را شاعی می کند.

پانویس ها:

- ۱- یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری
- ۲ همانجا ۲- نگاه کنید به نوشته های متعدد منصور حکمت، رضا مقدم و ... در آغاز بحث کمونیسم کارگری ۴- آزادی بیان از نوع دوم منصور حکمت (انتوناسیونال شماره ۲۷) ۵- ایدئولوژی آلمانی، مارکس نوجمه عبدالله مهدی ۶- نگاه کنید به دولت

در دوره انقلابی و نوشته های متعدد در مارکسیسم و مساله شوروی ۷- یک دنیای بهتر ۸- همانجا ۹- همانجا ۱۰- روشن است که جای بحث و توضیح مفاهیم در برنامه نیست و ما ناچاریم برای روشن نمودن معانی و برداشت های حزب کمونیست کارگری از مفهوم سوسیالیسم به آثاری رجوع نمائیم که قاعدهً باید مور: قبول این حزب باشد ۱۱- دولت در دوره انقلابی منصور حکمت، بسوی سوسیالیسم شماره ۲ این سند دربرگیرنده کلیدی ترین مسائل مربوط به سوسیالیسم از زاویه دید ج.ک.ک است ۱۲- همانجا ۱۲ همانجا ۱۳ همانجا ۱۵- همانجا ۱۶- و نظایف. دولت شوروی، فنبن ۱۷- دولت در دوره انقلابی ۱۸- همانجا ۱۹- منافع ملی پسا متناهی مکتبی، نادریکتاش، نیمرز (شماره ۳۷۱) ۲۰- یک دنیای بهتر ...

کمکهای مالی رسیده

آلمان: سعید سلطانیپور

تروژ: ۱۰۰۰۰ کرون برای نشریه سوسیالیسم

نگاه کن چه فروتنانه به خاک افتادند، کسانی که: " در کمراگه دریا دست حلقه توانست کرد"

جاودان باد یاد هزاران هزار مبارز بخون پییده گمنام

آمرین قتل‌ها رهبران جمهوری اسلامی اند

بالاخره تحت فشار اعتراضات عمومی در داخل کشور و کارزار گسترده‌ای که در عرصه جهانی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و جهت جلوگیری از آدم‌ربایی و قتل‌های سیاسی اخیر جریان داشته است رژیم مجبور به اعتراف شد و وزارت اطلاعات طی اطلاعیه‌ای اعلام نمود که این قتل‌ها از طریق شبکه‌های درونی آن سازماندهی شده است. جناح‌های متفاوت رژیم نیز ضمن آنکه آمرین این قتل‌ها را مسکوت گذاشتند، حتی بی‌وزن توضیحی در باره عاملین جنایت‌های نکان دهنده اخیر، بی‌شرمانه از این نهاد سرکوبگر به خاطر اعتراف به قتل‌ها، تشکر کردند!!

تردیدی نیست که انتشار این اطلاعیه نتیجه نوعی از توافقات پشت پرده‌ی جناح‌های رژیم، برای جلوگیری از ایجاد فضاحت‌هایی است که رژیم اسلامی با آن رودرروست با این همه این توافقات هر چه باشند، مانع از آن نخواهد بود که جدال جناح‌های رژیم که در اساس بر سر نحوه کنترل مبارزات گسترش یافته در دم است - کاهش یابد. اعتراف رژیم نیز نمود دیگری از ناکامی‌های آن در برابر اعتراضات مردمی است.

بر همگان روشن بود که سرخ این جنایت‌ها در کیاست‌اکتو که رژیم مجبور به اعتراف شده و از آنجا که هدایت وزارت اطلاعات در دست جناح موسوم به ولایت قبیله بوده است جریان‌های مؤلف خاتمی می‌گویند یا سوار شدن بر موج نارضایتی‌های مردمی خود را فاتح رویدادهای اخیر نشان داده و تحت عنوان «ضرورت اصلاحات ساختاری در وزارت اطلاعات» خود هدایت «سربازان گمنام امام زمان» را به عهده بگیرند.

این یک دهن کجی آشکار به مردم ایران است مبارزه مردم بر علیه رژیم جمهوری اسلامی برای این نبوده است که اوگان‌های سرکوب رژیم از دست جراحی به جراح دیگری منتقل یابد سرنوشته محترم مردم ایران «این مرکز این نیست که از میان جناح‌های رژیم یکی را انتخاب کند» و است واقعی مردم ایران انحلال همه نهاد‌های سرکوب و به ریزش کشیدن جمهوری اسلامی بپردازد همه شاخه‌ها و زوایای آن است.

لکن که بر اثر رشد اعتراضات مردمی و بحران‌های متعدد، شکاف بین حکومتگران عمیق‌تر شده است، بگونه‌ای که حتی بر سر «منافع جناحی» دست یگدیگر را و می‌کنند تنها و تنها با آنکه به جنبش‌های مردمی و طرح مطالبات پیشرو این جنبش‌هاست که که نهاد‌های قدرتمندان اسلامی ژرف‌تر شده و زمینه برای گسترش حرکات توده‌ای و گشایش‌های سیاسی جدید فراهم می‌شود.

این یک خوانست واقعی مردم ایران است که رهبران جمهوری اسلامی به‌عنوان آمرین قتل‌های سیاسی اخیر و جنایت‌های بی‌شماری که مرتکب شده‌اند، در یک دادگاه مردمی محاکمه شوند.

کمیته هماهنگی هسته اقلیت

دی ماه ۱۳۷۷

ژانویه ۱۳۹۹

پیش در آمدی در باره:

روش برخورد با مذهب

با برپاشستن حکومت اسلامی در پیگردی دولت سرمایه داری و ادغام بین دولت دامنه‌ی عملکرد اجتماعی مذهب در زندگی اجتماعی مردم ایران دم‌به‌دم افزایش یافت و خرافات سنن و اوهام پوسیده نیکی از کور بیرون کشیده شده و به ضرب شمشیر استبداد اسلامی جایگزین قوانین عرفی در زندگی اجتماعی گشت. زندگی تحت سلطه‌ی حکومت دینی در بین حال زمینه‌های مساعد برای نقد مذهب را نیز افزایش داده و تأکید بر خواسته‌های تجدیدخواهی و دنیوی (سنگ‌لاری) بین افراد جامعه و عقب راندن مذهب از زندگی اجتماعی را گسترش داده است. هم‌اکنون ده‌ارزه در راستای تحقق این چشم انداز بیش از همه پیشرویی نیروهای کمونیست قرار دارد.

با این همه در رابطه با روش برخورد با مذهب در میان نیروهای سوسیالیست (یا مدعی سوسیالیست) دو گرایش افراطی و روسیگ کار انحرافی متفاوت به چشم می‌خورد که هر یک از این سبک کارها اثرات مخرب خود را بر شرایط مبارزه طبقاتی و تحرک مبارزات اجتماعی خواهند داشت. گرایشی به بهانه‌ی «ضرورت هم‌سنگی طبقاتی میان مدرومان» و اینکه

جامعه ایران مذهبی است اساساً نقد مذهب را به شاق نسبان می‌سپارد و گرایش دیگر با افراط کاری در روش برخورد با مذهب و تأیید گرفتن بازنایب‌های اجتماعی متفاوت آن در میان فرانسستان و فرودستان اساساً فراموش می‌کند که مذهب عامیانه ترین ایدئولوژی جهان گیر نیز هست که پارتنر آن از بصورت از خود بیگانگی مذهب در میان طبقات فروست جامعه ضایبان می‌شود. و از این نظر کار آگاهانه و ضرورانه در میان فرودستان را بجای بر خوردهای افراطی پیشرویی نیروهای سوسیالیست قرار می‌دهد.

ضمن نفی این روش‌های انحرافی در برخورد با مذهب باید تأکید کرد که نقد مذهب از وظایف روئین نیرویی‌های کمونیست محسوب می‌شود. این نقد اساساً به این سبک کار متکی است که:

- در جایی که مذهب در قالب قوانین نرم‌ها و آداب و رسوم اجتماعی ظاهر می‌شود، در زندگی اجتماعی ظاهر می‌شود باید بطور پیگیر با آن مقابله شود. مذهب اساساً باید به سوی عقاید شخصی افراد جامعه عقب نشینی کند.

- در جایی که مذهب بصورت از خودبیگانگی دینی در میان طبقات فرو دست جلوه‌گر می‌شود و مانع رشد آگاهی و پیشرفت مبارزه طبقاتی می‌گردد باید با کار ضرورانه و شکیبایی پیگیر با این مانع برخورد شود.

بنابراین تلاش برای تحقق مطالبات زیر که بخشی از خواسته‌های تجدیدخواهی محسوب می‌شوند از وظایف روئین سوسیالیست‌ها و نیروهای پیشرو محسوب می‌شود:

جدایی کامل دستگاه دین از دولت

- مبارزه با آداب و رسوم نرم‌ها و اخلاقیات ارجاعی که توسط مذهب بار تولید شده و به بدعت‌های جنسی و یا بازماندگی فرهنگی منجر می‌شود.

- لغو کلیه قوانینی که به تبعیض جنسی منجر می‌شود

جدایی مدارس و امور آموزشی از هیئت‌العلمی سلسله مراتب مذهبی از امکانات آموزشی و مدارس باید مطلقاً غیر مذهبی باشد

- القای دهانت دین و قوانین مذهبی و نهاد‌های وابسته و یا متکی به مذهب در امور مربوط به زندگی اجتماعی نظیر قوانین مدنی، ازدواج، طلاق و قوانین مربوط به امور خانواده و حقوق کودکان.

- اجتماعی کردن موقوفات و نهاد‌های مذهبی که بر درآمد عمومی جامعه بهر دست شده‌اند

- ...

نامر پیشر

کار خانگی و آزادی زنان

باخته بودند (۱۱). خیلی از سرمایه داران از استخدام زنان مجرد امتناع میکردند (۱۲) معتقد بودند زنان متاهل به خاطر وابستگی به خانواده مطیع تر و دقیق ترند. از اینرو ثابت از یکسو میان مردان و زنان و از سوی دیگر میان زنان متاهل و مجرد دامن زده میشد. تنها در بستر مبارزه طبقاتی کارگران حدت خود را کشف میکنند در سایر موارد ثابت آنها را از هم دور میکند. توجیهاتی که ای این رقابت ها صورت میگرفت اصل قضیه پنهان میکرد. سرمایه داران که خود از ربح تمام اهرم های اجتماعی و اقتصادی برده میماند و در خانه تثبیت میکردند، مدافع زنان نمی شدند و نطق های فرا در وصف حق کار آن ایراد مینمودند. عابدین مذهبی با تبلیغ شی خانواده و روحیات عقب مانده و مردسالاری در مردان و زنان تقویت نموده از این طریق دعت شایانی به تثبیت کار خانگی در عهده آن وظایف خانواده مینمودند و سرمایه داران باری میکردند تا زنان را بعنوان نیروی کار چه دوم در ارتش ذخیره کار صف کند. مردان هراس از آنکه کار خانگی و وظایف خانواده کار روزمره شان اضافه شود به این اورد لیغی دلخوش مینمودند این سوال بر فراز معه میچرخید و هنوز میچرخد که برآستی چه سی کار خانگی و وظایف خانواده و نگهداری دکان را و هزینه هایش را باید متحمل شود. ن مینای تمام اظهارات معنوی و استدلالات مفی بود.

سیاری از اختیارات خانواده مثل تربیت بوزش کودکان رفته رفته از خانواده سلب شد. طبقه حاکم سپرده شد تا جاییکه امروز انابل ارتباط جمعی که کاملاً در اختیار مایه اند تمام اوقات فراغت حتی والدین دکان و سلیقه ها و مشغله های فکری آنها را باسه ریزی میکنند و آنها را با محفوظات بلاعات برنامه ریزی شده مناسب شرایط نائی و نیازهای سرمایه اشباع میکنند. ود زنان به بازار کار یکی از ارکان خانواده نیرویخته بودیم آن میرفت که دیگر از واده اثری نماند و اگر نمی ماند پس بار این سجان را چه کسی باید متقبل می شد. ن ووبورژوازی برای نگهداشتن آنچه که ویران کرده بود به هرایزاری متوسل میشد. سب اخلاقی در بدین ترتیب خانواده مرکز هامت بورژوازی و مذهب و مردسالاری و سلطه گرفت و اصطلاحاتی مثل شرافت و حرمت واده پوششی برای نابرابری و مزددهای کم نم های گرسنه شد حتی از عشق و عطفوت رمادری و همبستگی و مسولیت در مقابل کار، کسانای حرف زدن که هستی و نیروی

جوانی و کار کودکان و زنان را به غارت می بردند در حالیکه سرمایه های بزرگ و جهانی حاصل مواد مخدر بودند خانواده مسول حفظ جوانان تلقی میشد و میشد و پستی ها و ابعاد غیر انسانی سرمایه تحت عنوان والدین بی لیاقت بین خانواده ها سرشکن میشود. خانواده از این حیث نیز سیر بلای سرمایه است چنین تمرکزی بر محور خانواده ما را بر آن میدارد تا نگاهی کوتاه به خانواده بیانداریم.

خانواده

همانطور که اشاره شد سرمایه داری دوروند خود ناچار بود با کشاندن زنان و کودکان به بازار کار خانواده را از هم بپاشد اما از سوی دیگر به دلایل مختلف به وجوه خانواده نیازمند بود. همانطور که به مذهب که روزگاری با آن جنگیده بود نیاز مند است زیرا نخستین نقش خانواده انتقال ارثیه است و در جانیکه مالکیت خصوصی حاکم است قانون ارث یک اصل محافظ و انگیزه آفرین و تداف بخش مالکیت خصوصی است. اما کارگران که از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بی بهره اند چیزی جز بدصکاری و بیساری و فقر به ارث نمی برند لذا از این نخستین و مهمترین وظیفه خانواده نفعی نمی برند. وظیفه دیگر خانواده تولید و پرداخت هزینه پرورش و تولید نیروی انسانی است. سرمایه دار کارگر آماده را به ارزان ترین شکل ممکن از خانواده تحویل میگیرد و کار خانگی که برای باز سازی نیروی کار هر روز ضروری است مثل پخت و پز و شستشو و نگهداری از کودکان و سالمندان و بیماران و اعضا بیگار خانواده و..... کاسا کار بدون مزدیست که از وظایف اساسی خانواده است. خانواده یعنی تقسیم کار میان زن و مرد یعنی که تمام وظایف به عهده زن و کار بیرون عمدتاً وظیفه مرد باشد. در صورتیکه زن کار بیرون از خانه انجام دهد هزینه این کارها را

باید بپردازد یا از کمک مجانی اقوام خود برای انجام بخشی از این وظایف استفاده کند. خانواده واحد اقتصادیست که برای سرمایه داران اصل انتقال سرمایه از نسلی به نسل دیگر و برای کشاورزان و صغازه داران واحد کار اعضا خانواده است. خانواده واحدی است که برای بقای خود مبارزه میکند و از این طریق رقابت و خشونت و احساس مالکیت

و نقش جنسیت و شکل و بنیاد فرهنگی اپیدئولوژیک جامعه طبقاتی را در خود می پروراند و هیرارشی راسی آمیزد و نمایش میدهد خانواده نه با عشق و عطفوت انسانها نسبت به همدیگر و زندگی زیر یک سقف بلکه با وظایف یاد شده تعریف میشود. از اینرو

ممکن است هر یک از اعضا خانواده در فاصله بسیار دوری از همدیگر زندگی کنند اما تا مادامیکه این وظایف به عهده خانواده است خانواده بورژوازی به حیات خود ادامه میدهد و کار بدون مزد خانگی بدوش والدین و عمدتاً زنان است. خانواده یعنی هر چند نفر یک آشپزخانه و مسول هر آشپزخانه یک زن یا کار مجانی.

خانواده سلول تنظیم مناسبات جنسی متناسب با مالکیت خصوصی است. تنها درجه ای که مالکیت خصوصی برای عشق رسمی میگذراید و از این طریق تمام وظایف دیگر خانواده را میپوشاند و به سایه می برد نه از آنرو که اهمیت آن وظایف کاسته میشوند بلکه به این خاطر که آن وظایف را بار عاطفه انسانها میکند یعنی شامل متعلقات عشق قرار داده و بر این نیاز انسانی سوار میکنند و واقع عشق طبیعی را که در عرصه مناسبات اجتماعی به نهایت محدود کرده، خرم داده و محتوای آنرا از قانون بازار انباشته است اینک برای مرگ نهایی زیر رگبار وظایف خانواده شلاق میزند. بر چنین زمینه ای عشق و سکس خارج از خانواده شکل میگیرند و بعنوان رقم هایی در امر خانواده مطرح میشوند و در واقع متعلقات خانواده اند که بر بستر آن میرویند و علامت گندیدگی این رابطه اجتماعی اند. عرصه ای هستند که انسانها در آن بدنیال نیاز طبیعی خود میگردند اما همواره نیاز ها هر چند طبیعی باشند محتاج کفر از مناسبات اجتماعی اند و مهر این مناسبات را با خود خواهند داشت.

بورژوازی از طریق تثبیت و بنیادری این وظایف و مردسالاری و نابرابری زنان را تداوم می بخشد. آنچه زنان را همواره عقب نگهداشته است و مانع از شرکت فعال آنها در عرصه های اجتماعی و پرداختن به سطوحی از کارها که امروز مردانه تلقی میشوند از جمله سیاست و علم و تکنیک شده است ناشی از همین مینای مادویست. آنچه که مولود نابرابری است اما خود دلیل نابرابری قلنداد میشود.

چنانکه گفته شد بر خلاف تبلیغات رایج، خانواده بورژوازی کانون پر عطفوت انسانی نیست بلکه محلی است برای تبدیل هر چیز حتی عشق به کالای یعنی به متاعی قابل خرید و فروش این رسم بازار و قانون سرمایه است که برای هر نیاز انسانی و طبیعی بازار بسازد و نیاز جدید خلق کند. همانطور که برای پول هفتگی بچه ها نیز نقشه میکند و نیاز جنسی آدمها را به بزرگترین بازار دنیا تبدیل نموده است.

چگونه ممکن است از بی پناهی انسانها که مولود عملکرد سرمایه و تجزیه انسانها به ادامه در صفحه بعد

کار خانگی و آزادی زنان

آحاد است بگذرد و بر سر آن سرمایه گذاری نکند. لذا خانواده در این وانگسای تنهایی مطلق بشری سرمایه حرکت سرمایه همانند ملیت و فرقه سرپناهی برای حفاظت و امنیت خویش تلقی میشود. بدین طریق ملت و خانواده و قبیله و مذهب که بار شد سرمایه پایه های خود را از دست میدادند اینک بر پایه های دیگر وارد جامعه میشوند اما اینبار نه با ضرورت پایه های اجتماعی خود برای رابطه هر چه گسترده تر انسانها بلکه برای پوشاندن این رابطه گسترده اجتماعی سازمان اجتماعی که همبستگی انسانها را که در علق میگذرد در سطح و اثر و نشان داده و تجزیه آنها را به آحاد پاس میدارد. یعنی مادیات ایدئولوژیک جامعه طبقاتی چیزی که ایدئولوژیها تعریف خود را از آن میگیرند، بعنوان مثال تنهایی و تجزیه انسانها به آحاد و منفعت مجزای فرد در سایه رفایت، نمود و ابرونه اما به نوبه خود مادیات یافته است از یک همبستگی در اصناف جامعه از طریق زندگی و کار اجتماعی یعنی تنهایی امری ایدئولوژیک است. بهمین دلیل در مقابل کسانی که بخوانند و وظایف مذکور را از دوش خانواده بردارند و اجتماعی کنند و خدمت ایدئولوژیها صف خواهند بست و بسته اند. و حرف همه شان اینست که کمونیستها میخواهند کانون پر عظمت خانواده و یکتا همسری را از میان بردارند و هر چه جنسی را معمول کنند، توگویی که هتاریسم و فحشا و خود فریضی مکمل خانواده بورژوازی تاکنون نبوده است. و از دواچهای مصلحتی دنیا بر شرایط مادی افراد نوعی فحشا و خود فریضی آشکار نیست. کمونیستها دست کم میخواهند آن شرایطی را که تحت آن بخاطر نیازهای مادی و اجبارهای قانونی زن یا مردی بدون عشق و علاقه کافی برای زندگی مشترک تن به ازدواج میفهند و سپس بخاطر برآورد نیازهای معنوی خویش به هتاریسم کشیده میشوند از میان بردارند. تا آنکه چیزی جز عشق متقابل و تا هر وقت که این عشق ادامه دارد نتواند باعث زندگی مشترک باشد. انگلس در این رابطه میگوید: میتوان بدستی جواب داد که یکتا همسری نه تنها از میان نیبرود بلکه آغاز به تحقق کامل خواهد کرد زیرا با انتقال وسائل تولید به مالکیت اجتماعی، کار مزدوری، پروتاریا، نیز از میان میبرود و بنابراین ضرورت تسلیم تعداد معینی از زنان، که از نقطه نظر آماری قابل محاسبه است، بخاطر پول، نیز از میان میبرود. فحشا نابود میشود یکتا همسری به جای زوال یافتن سرانجام یک واقعیت میشود برای مردان نیز. (متنشا خانواده ۱۰۸ بحث انگلس ارائه یک

نسخه برای روابط جنسی نیست. او با سلب نکات منفی روابط کتونی "جنس میزند" که چنین خواهد شد اما بلافاصله در پایان مقاله متنشا خانواده می افزاید. "بدین طریق آنچه که در حال حاضر در مورد انتظام مناسبات جنسی بعد از نابودی قریب الوقوع تولید سرمایه داری - میترانیم جنس بزینم عمدتاً یک خصوصیت منفی دارد. و بیشتر محدود به آن چیزهایی است که از میان خواهد رفت. اما چه چیزی به آن اضافه خواهد شد؟ پاسخ این سوال، بعد از آنکه یک نسل نوین پرورش یافت، معین خواهد شد. هنگامیکه چنین مردمانی پیدا شدند، آنچه را که ما میگوییم آنها باید انجام دهند. به پیشروی نخواهند گرفت."

به کار خانگی که موضوع اصلی بحث ما بود برگردیم. در مقابل کار خانگی یعنی کار بدون مزد، بورژوازی در ابتدایون کرده بود که این وظیفه زنان است و تنها به کاهش دستمزده مردان برای پرداخت مزد زنان اکتفا میکرد. زنان هم مجبور بودند به کار بیرون بپردازند و سرمایه کار خانگی را انجام دهند یا رشد نیروی کار زنان و تکامل هر چه بیشتر ماشین از یکسو و دامن گرفتن مبارزه طبقاتی و شرکت هر چه بیشتر زنان در این مبارزات سرمایه داران ناچار میشدند میزان بسیار کوچکی از وظایف خانواده را بعهده بگیرند. این موضوع بارشده و بیرونیهای جنیش کارگری در جهان ایجاد تازه ای پیدا کرد و در شکل دولتهای رفاه برخی سرویس ها را از سوی دولت به خانواده ها باعث شد اما در بهترین حالت این سرویسها بالا به هزینه والدین دوما شامل زمان غیبت والدین از خانه و هنگام کار داده میشود و وقتی زنان و بعضاً مردان با تنهای گرفته از کار به خانه می آیند تازه کار خانگی شروع میشود و به نحوی تعطیل نابردار تمام ساعات به اصطلاح فراغت از کار را می بلعد. هم اکنون که قرنهای از کار زنان میگذرد و با تمام دستاوردهای جنیش کارگری در این رابطه اما در کشور پیشرفته ای مثل سوئد تنها در ۱۳٪ از خانواده ها کار خانگی بین زن و مرد تقسیم میشود و ۲۷٪ خانواده ها کاملاً مردسالار اند و در مابقی خانواده ها مردان به کار خانگی فقط کمک میکنند. این مسئله برای خانواده های تک والدی که کودکان یا یکی از والدین زندگی میکنند به مراتب سخت تر است. دولت همیشه مترصد است تا آنچه را که اجباراً به عنوان سرویس به خانواده ها معمول شده است کاهش دهد یا لااقل هزینه این سرویس ها را افزایش دهد بالاخص در دهه های اخیر میزان این خدمات روبه کاهش بوده

است. زنان بورژوا به هیچوجه حاضر به حتی شعار مساویت دولتی در قبال کار خانگی یعنی در حال حاضر دولتی شدن آن نیستند. زیرا به هیچوجه نمی خواهند هزینه ای بابت کار خانگی کارگرانشان بپردازند و دست بورژواها در مقابل رفح یکی از اساسی ترین مبانی ستم کشیدگی زن ایستاده اند. آنها برابری را با مردان از طریق عرصه حقوقی دنبال میکنند. بیشتر بپیر استفاده کلفت و ترکربدوز این طریق خود را از کار خانگی معاف میکنند با سایر مظاهر خانواده نیز مخالفتی ندارند و خانواده در حالیکه برایشان مقدس است مسائل عشقی خود را نیز از طریق مکس آزاد هتاریسم مکمل خانواده بورژوازی پیش میبرند و امکانات مالی و اجتماعی شان به آنها این اجازه را میدهد. فنیشت های بورژوا اما تقسیم کار خانگی را شعار نهایی جنیش زنان در رابطه با کار خانگی میدانند. مخالفت برخی از آنها با خانواده صوری و بی معنای صرفاً عدم ازدواج است. اینها هیچکدام با خانواده به مثابه یک سلول و واحد اقتصادی برخورد نمی کنند. از اینرو هیچ تعارضی با جاسه طبقاتی سرمایه داری ندارند و ظرفیت های سرمایه به آنها این دایره پرواز را میدهد. زیرا همانطور که گفته شد خانواده به معنای زندگی مشترک زیر یک سقف و با مدت طولانی یا کوتاه نیست بلکه به معنای ایفای یک نقش اقتصادی اجتماعی است که خانواده با همه تحولاتی که در فرم کرده است جاری آنست و گریز فردی از آن میسر نیست و نمی توان آنرا ملقی نمود بلکه با برداشتن وظایفش به شکل موجود زوال مییابد. بدون این وظایف ممکن است دونفر تا آخر عمر وزیر یک سقف زندگی کنند و زره ای شباهت به خانواده امروزی نداشته باشند و در مقابل دونفر که کاملاً از هم جدا زندگی میکنند با بعهده داشتن وظایف مذکور یک خانواده تمام عیار تلقی شوند. مسئله بر سر زندگی مشترک نیست مسئله ایفای یک نقش معین اقتصادی، اجتماعی است. مخالفت با کار بدون مزد خانگی و نقش اقتصادی اجتماعی خانواده بورژوازی از اینرو بعهده سوسیالیستها است.

بدین طریق تقسیم کار میان زن و مرد در خانه آخرین چاره بورژوازی است. اگر بخواهد کار خانگی بی مزه انجام شود برای سرمایه چه مرد و چه زن فرقی نمی کند. زیرا سرمایه ها هستند که از این کار پرداخت نشده منفعت می برند. منفعتی که برای مردان وجود دارد آنست که این کار را انجام نمی دهند یعنی در بخشی از این ستم با زنان شریک نمی شوند اما سود حاصله از این کار در افزایش عمومی

ارزش اضافی است که به جیب سرمایه داران سرازیر میشود.

برخی از سوسیالیستها یا توجهات مختلف اما به بهانه اینکه مبارزه زنان یک امر عمومی است شعارهای فمینیست های بورژوا را پرچم خود میکنند و شعارهای خود را برای اجتماعی کردن کارخانگی و برداشتن وظایف خانواده برای وقت دیگری ذخیره میکنند لذا شرکتشان در جنبش عمومی به جا انداختن مواضع سوسیالیستی کارگريشان کمک نمیکند. اگر به این سطح از مبارزات زنان اکتفا کنیم در ایران جایگاه جمهوری اسلامی حاکم است طبیعتاً هر گروه بورژوا حتی مجاهد و سلطنت طلب و ملی گرا هم می توانند نیست بلند با لابی از خواسته های زنان ارائه دهند زیرا عقب ماندگی جامعه و حاکمیت یک دولت مذهبى حتى جناحهایی از رژیم را به طرح خواسته های زنان کشانده است. تا جاییکه خانگی هم که مقاله را با نقل قول بدون شرح او آغاز کردیم با چنین پزی و علییرت دفاعی از کار خانگی در عهده زنان از میان زنان رای جمع کرد.

تقسیم کار خانگی بین زن و مرد از آبرو ضروری میشود که طبقه حاکم مسولیت این کار را به گردن کارگران انداخته است. این ضرورت نه به معنای یک مرحله از اجتماعی کردن کارخانگی است زیرا تقسیم کار خانگی هنوز شعار اثباتی ما نیست. تقسیم کارخانگی تقاضایی است از مردان درحالیکه اجتماعی کردن خواست مشترک تمام زنان و مردان کارگر و انقلابی است در مقابله با طبقه حاکم. داین شعار زمینه مادی همکاری و مبارزه مشترک زنان و مردان در مقابل دولت طبقه حاکم است از اینرو بالذات همبستگی زنان و مردان را میطلبید و میسر میکند. شعار زن بورژوازم این سواره مثل تقسیم کار خانگی، مثل برابری در ارث و... که اساساً نه مخالفت با کار خصوصی خانگی و ارث بلکه تقسیم برابر است اساساً شعاری مبتنی بر همبستگی مردان و زنان نیست و از اینرو به شکل مستقل از مردان می گراید. در اساس در مقابل دولت طبقه حاکم نیست بلکه در مقابل مرد بورژوا است و از دولت برای غلبه بر مرد بورژوا کمک میخواهد. مدل زن بورژوا مرد علی الاغصوم بورژوا است از اینرو نصف کردن صدق های قدرت شایسته زن بورژوا است اینگونه تقسیم قدرت تقسیم قدرت با مرد بورژوا است زیرا مردان و زنان کارگر در قدرت سیاسی حضور ندارند اما در شعار دن کارگرمستقیماً وهایی برای مرد کارگرنیز طلب میشود این تفاوتها باعث نمی شود که ما از تلاش برای برابری حمایت نکنیم اما سرگ سوسیالیستها است اگر به بهانه عمومی بودن

ستم بر زنان خود را در دایره خواسته های زن بورژوا محدود کنند و آنرا شایسته و طریقه جنبش زنان برای رهایی بدانند بطور خلاصه در حال حاضر دولتی کردن کار خانگی یک مطالبه روزمره است. این به معنای نفی تقسیم کار در خانه نیست. تقسیم کار در خانه حصراً تقاضای سرپرست از دولت است نگاهداری کودکان و غذاخوریهای عمومی و مسولیت پرورش کودکان و... نهادم که کار خانگی اجتماعی شده است باید پیش برده شود.

با شرح این قضایا اینکه پیام آقای خانگی به زنان را بهتر میتوان فهمید پس باز میگردیم به نقل قول اول مقاله که از گفتار آقای خانگی است. بورژوازی ایران نچار است دیوید که برای صرفه جویی و افزایش قدرت رقابت و کاهش میزان سرمایه متغییر تحت عنوان عقلایی کردن "بخشی از نیروی شاغل را از کار اخراج کند و مذهب توجیه تئوریک این اخراجها را در اختیارش قرار میدهد" زن باید سالار خانه باشد" و به دنبال این نظر زنان افزایش کار به بیرون پرتاب شدند. دلچذا که تعداد زنان شاغل با همه تفاوتش با حال حاضر آقدر زیاد نبود تا میزان کاهش تعداد نیروی شاغل را تا سرز دلخواه سرمایه برساند. موج عظیم بنکار سازی دامن مردان کارگر را نیز گرفت. و تاکنون ادامه دارد. به این مسئله بیکاری مردم افزایشده و میلیونها بیکار و عدم ظرفیت جذب و ایجاد شغل جدید را اگر بیافزاییم مفهوم خانه سالاری (بخوان خانه نشینی) روشنتر خواهیم شد. از آنجا که این تعارضات و آرایش پردگی خانگی حتی ظاهری فریبنده هم ندارند و تحت وعدهای به معنای به بند کشیدن زنان است یقیناً تمام تبلیغات هواداران خانگی به ضد خود بدل خواهد شد مضافاً که دستمزدهای به غایت پایین حتی کفاف مخارج اولیه باز تولید نیروی کار را نمیدهد. دگرچیل کنیم که خانگی نمی تواند به بیکاران کار بدهد و دستمزده آنها که کار میکنند کفای هزینه مابقی بیکاران خانواده از جمله زنان بیکارا را نمی دهد پس از هم اکنون شعار خانگی تنفک یافته است زیرا زنان بعنوان سالار خانه مسول و رئیس بخت ویز و وصله بین و شستشو و نگهداری از سالمندان و کودکان و بیماران و بیکاران هستند و به علاوه کلفتی زنان تجار محترم و صاحبان ثروت برای کمک خرجی خانواده را نیز به عهده دارند و خداوند در آن دنیا پاداش اینهمه زحمت را به آقای خانگی و جمهوری اسلامی سرمایه داران که صرجه این سروری زنان در خانه شده اند خواهد داد.

واقعیت این است که سرمایه داری در ایران

نمیترانفو نخواهد توانست به زنان کار بدهد و در عمل همواره آنها را سالار خانه باقی خواهد گذاشت.

سعید مهرایی

زیر نویس

۱ حتی بعضاً میان طرفداران آزادی زنان تصاویری غیر واقعی از این منازعات و این دوران داده میشود که نتایج انحرافی و نادرستی را بنام تاریخ این دوران طرح میکنند. فصلنامه زن شماره ۲ یک نمونه از این تصاویر را ارائه داده است در مقاله جنبش زنان، سوسیالیسم و فمینیسم آمده است "طرح سازمانده و معجزی همه سیاستهایی که علیه زن کارگر در حیران بود نه صاحبان سرمایه و کارخانه، بلکه مردان همکار و هم طبقه او بودند. آنها نه تنها این سیاستهای زن ستیزانه را رهبری میکردند بلکه با عدم پذیرش زنان به تشکلات و اتحادیه ها عملاً آنها را به تحمل دشوارترین، کثیف ترین و کم درآمدترین مشاغل مجبور مینمودند. ولی جالب اینجاست که در چنین فضایی تنها کسی که از حضور زنان کارگر در کارخانه دفاع میکرد سرمایه دار و کارخانه دار بود."

بواقع مردان کارگر میخواهند تا با رودرو قرار دادن زنان متاهل و مجرد راه را برای منزوی کردن زن متاهل (مادر فرزندان، همسر آشپز و نظافتچی خانه) بگشایند یا حفظ دختران مجرد در محیط کار کمی به محیط خشک و بیروح کارخانه تنوع بپخشند فصلنامه زن همان مقاله.

براستی اگر مردان کارگر چنین قدرتی داشتند که حتی به لحاظ جنسی محیط کار را مطلوب نگه دارند چرا نتوانستند یک شپینگ به دستمزدهایشان بیفزایند و اصلاً چرا کارگر باقی ماندند. واقعیت اینست که در استخدام با اخراج تنها سرمایه داران تصمیم میگیرند. فرهنگ مردسالاری یقیناً در میان کارگران وجود داشته و دارد مسئله اینست که مبنای حوادث و فقه محرکه آنها را در کجا جستجو میکنیم تنها با دست بردن به ریشه ها میتوان به رهایی امید داشت.

۲ منظور شکل های مستقل از مردان است که جنبشیت گرا هستند و حول همین ایده متشکل میشوند و شامل شکل هایی که از استقلال منظورشان خودسامانی و خود گردانی بوده و از این طریق تحت فرمان دولت و قدرت خارج از خود قرار گرفتن را نمی میکنند نمی شود. طبیعی است که این پرسنل هر تشکیلات مبارز و غیر بوروکراتیک است که استقلال خود را به این معنا حفظ کند و بر مدار اراده افراد تشکیل دهند خود بپرزد.

کار خانگی و آزادی زنان

در گذشته برای استحکام خانواده زن مجبور بود در خانه بماند و در عرصه اجتماع نقش و حضور نداشته باشد. امروز در مقابل اینکه زن در صحنه اجتماع باشد تاوان سنگین گسستن بنیاد خانواده را میدهد و ما میخواهیم زنی داشته باشیم که مدار و محور خانه و مدیر و سالار خانه باشد.

به نقل از خانمی رئیس جمهور

به لحاظ تاریخی باورود زنان به بازار کار سرمایه توانست به یک نیروی کار عظیم دست یابد و این خود به مده رشد ماشینبزم صورت گرفت. سازماندهی این نیروی عظیم یعنی کار زنان و کودکان باید چنان و تا آن حد پیش میرفت که تعداد زنان و کودکان برتری باید و در عین حال میزان کل پرداخت دستمزد افزایش پیدا نکند و موجب کاهش سود نگردد بلکه موجب افزایش عظیم آن شود که شد. لاجرم این نیروی کار باید آنگونه میبود که رقابت میان کارگران مرد و زن را دامن زده و همزمان موجب کاهش دستمزدها و افزایش نیروی کار شود. این مهم میسر نبود مگر آنکه نیروی کار جدید در عین حالیکه کار برآبر انجام میدهد از هر طریق ممکن دارای دستمزدی نابرابر باشد و مدارها بتوانند به مشابه ارتش ذخیره کار در این وضعیت باقی بماند و برای استخدام و اخراج در هر نقطه در دسترس باشد. بدین منظور اولاً ضروری بود که زن همزمان مسئول کارخانگی و نگهداری کودکان و کلیه وظایف خانوادگی بوده، دوماً وابستگی اش به خانواده و حقوق مرد کاملاً از میان نرود و حقوق او جنبه تکمیلی برای اقتصاد خانواده داشته باشد. (۱)

آنچه در بررسی تاریخ این دوران مهم است و کلید درک وضعیت کنونی نیز هست آنست که در پس تمام حوادث و اتفاقات آن قوه محرکه ای را ببینیم که فعل و انفعالات اجتماعی را موجب میشود بدون چنین نقطه عزیمتی به نتایجی نادرست از تحلیل حوادث اجتماعی تاریخی میرسیم. نخستین ویژه گی این دوران پیچیدگی و درهم آمیزی علایق متناقض است زنان از یکسو با بست آوردن کار درجه ای برویشان باز میشود به سوی عدم وابستگی و برابری اما از سوی دیگر با افزایش کار بیرون به کار خانگی تا آخرین رهنمون استعمار میشوند و باز از سوی دیگر رقابت با مردان در

بازار کار موجب کاهش دستمزدها شده و لاجرم در مقابل کار طاقت فرسا دستمزد کمتری میگیرند برای یک زن در خانواده کارگری اساساً دیگر مقدر نیست تا خانه نشین باشد زیرا کاهش دستمزدهای واقعی امکان اداره خانواده را با کار یک نفر منتفی نموده است.

مردان کارگر نیز باید میبزرگند که حقوق واقعی شان آنگونه کاهش باید که مزد کودکان و زنان را از این کاهش بهره‌اند حقوق ماهانه بین افراد خانواده سرشکن شود. بدین طریق سرمایه بدون پرداخت اضافی کار زنان و کودکان را در اختیار میگرفت. به گفته مارکس، «با فروپاشی تمام اعضا خانواده کارگری به بازار کار، ماشین آرزو نیروی کارمرد را به مجموع خانواده اش تقسیم میکند» ص ۳۶۸ کاپیتال و بنابر نقل قول شماره ۱۲۱ درباری همان صفحه «سه دختر به سن ۱۳ سال و یک دستمزدی معادل ۸ تا ۸ شلینگ در هفته مرد رسیده سا لی را که دستمزدی بین ۱۸ تا ۴۵ شلینگ داشت بیرون رانده اند»

اژسوی دیگر مردان کارگر به خاطر کاهش دستمزدهایشان به کار همسرانشان نیاز دارند و کارمسران موجب کاهش دستمزدهایشان است

سرمایه نیز خود با این تناقضات روبرو است از یکسو کار زنان موجب از هم پاشی خانواده است از سوی دیگر خانواده برای پیش برد کارخانگی و تربیت نیروی کار و تولید آن ضروری است. در تمام این پیچیدگیها یک روند اما قاطع است. ورود زنان به بازار کار نقطه دنیای نوینی را تقویت میکرد و میبکند که معطوف به برابری کامل زنان و مردان و اجتماعی شدن کار خانگی است.

این مبنای تمام حوادث درگیرها و اعتراضات و چاره جویی ها در این رابطه و در این دوران است. فهم این تحولات اما همواره به صراحت صورت نمیگیرد، لذا بیان این منافع در اشکال ایدئولوژیک و اخلاقی و مذهبی صورت میگیرد و گرفته است. مردان کارگر برای نشان دادن اعتراض خود به کاهش دستمزدهایشان با کار زنان مخالفت میکردند و بدون آنکه بر سر نوشت و آینده روشنی که کار زنان برای بشریت ترسیم میکرد آگاهی داشته باشند، میخواستند جلوی استبداد سرمایه و کاهش دستمزدهایشان را بگیرند و همانطور که روزگاری به ماشین ها بعنوان عامل بیکاری خود حمله کرده بودند. در این رابطه تمام اندیشه ها ی ارتجاعی و عقب مانده به میدان آمده بودند که صحنه گردان و طراح این جنگ یعنی سرمایه داران را کمک کنند. سرمایه داران فرصت خوبی برای دامن زدن رقابت و انتقال جنگ به میان خود طبقه

آدرس های تماس:

آلمان

postfach. NR: 412
30004 Hannover
Germany

سوئد

I.S.S
BOX 7138
SWEDEN

کمکهای مالی خود را به
حساب زیر واریز نموده و
رسید بانکی را به آدرس ما
ارسال نمایند

Dj. Aryant
Konto : 32325118
BLZ: 25050180
Stadsparkasse Hannover
Germany